

# فرزاد انقلاب ... (ششست سووم)

نبره آکترناتیوها و آکترناتیو شورایی

با حضور  
کمیته انقلابی گیلان  
کمیته جواد نظری فتح آبادی  
کمیته جوانان انقلابی سرخ مهاباد  
گروه ژیان  
مبارزان خیابان  
منجنیق  
هسته جوانان انقلابی زاهدان

## روزگار انقلاب...

(ششست سووم)

## نبره آکثرنا تپروها و آکثرنا تپرو شروایی

با حضور

کمیته انقلابی گیلان

کمیته جواد نظری فتح آبادی

کمیته جوانان انقلابی سرخ

مهاباد

گروه ژبیان

مبارزان خیابان

منجنیق

همسنگه جوانان انقلابی زاهدان

منک پون

**منجنيق:** همان‌طور که در برنامه‌ریزی اولیه برای این سلسله‌نشست‌ها توافق کردیم موضوع نشست سوم این خواهد بود که «چگونه باید از قدرت‌گیری آلترناتیوهای ارتجاعی بعد از سقوط جمهوری اسلامی جلوگیری کرد و برای این منظور حول چه آلترناتیو ایجابی‌ای می‌توان مبارزه را پیش برد؟» بنابراین در ادامه‌ی جلسات گذشته از رفقا خواهش می‌کنیم که بحث را به هر ترتیبی که صلاح می‌دانند، آغاز کنند.

**کمیته جواد نظری فتح‌آبادی:** در ارتباط با سوال طرح‌شده ما نگاهمان این است که برای پاسخ دادن به این که در مواجهه با آلترناتیوهای ارتجاعی و به‌طور خاص آلترناتیوهای راست چطور باید موضع‌گیری کرد از یک‌سو و از سوی دیگر این که چطور ما می‌توانیم آلترناتیو انقلابی خودمان را هم‌زمن بکنیم، ابتدا باید آرایش نیروهای چپ را در نظر بگیریم که الان در مورد مسئله‌ی آلترناتیو به چه نحوی است و خودمان را در بین این نیروها در خانواده‌ی چپ جایابی کنیم، بعد متاثر از این شگردهای مختلفی که هر کدام از این نیروها در مواجهه با مسئله‌ی آلترناتیو دارند، ببینیم که چه نباید کردها و چه باید کردها چه مواردی را در بر می‌گیرد. به زعم ما می‌شود از چهار نیرو در سپهر چپ در بحث از آلترناتیو صحبت کرد و مصادیقی هم دارد که می‌شود به آنها اشاره کرد. از یک گروه می‌شود به‌عنوان

چپ سرخورده یاد کرد. نیرویی که معتقد است راست پیروز بلادرنگ انقلاب آتی ایران خواهد بود و این مهم را از نظر این چپ می‌توانیم به اعتبار چند فاکتور نشان بدهیم. یکی به اعتبار جایگاه رسانه‌های دست‌راستی در شکل دادن به افکار عمومی، فاکتور دیگر نوستالژی توده نسبت به زندگی روزمره‌ی تحت حاکمیت رژیم مخلوع پهلوی، فاکتور آخر هم ضعف نیروهای ترقی‌خواه در ترسیم یک آلترناتیو جذاب و دسترس‌پذیر. به اعتبار این فاکتورها، از منظر این چپ در واقع وظیفه‌ی چپ انقلابی در فردای انقلاب احتمالاً کاری بیش از این نخواهد بود که همچنان به نقد وضع موجود بپردازد و در عرصه‌ی مبارزه‌ی نظری فعالانه عمل نکند. چرا؟ چون از نظر این چپ در زمینه‌ی آلترناتیو، چپ‌ها آورده‌ی قابل‌عرض و به‌روزی نداشته‌اند و بیشتر مصرف‌کننده‌ی انواع ایده‌های قرن بیستمی سوسیالیسم اردوگاهی بوده‌اند.

گروه دوم چپ، که صدای بلندتری دارد چپ سوسیال‌دموکرات است. چپ سوسیال‌دموکرات از این زاویه به موضوع آلترناتیو و آینده‌ی انقلاب آتی ایران برخورد می‌کند که اعتقاد دارد درست است که راست پیروز لاجرم این انقلاب خواهد بود اما با نگاه به شکست ائتلاف جرج‌تاون و زیر سوال رفتن مشروعیت پیش از این به‌شکل کاذب شکل‌گرفته‌ی رضا پهلوی، سلطنت‌طلب‌ها هرچه بیشتر خودشان را در تنگنای این دیدند که از دموکراسی‌خواهی و جمهوری‌خواهی دفاع کنند برای این‌که هم‌چنان بتوانند در افکار عمومی برای خودشان جایی دست‌وپا کنند. از منظر چپ سوسیال‌دموکرات، مبتنی بر این صورت‌بندی، نه چپ رادیکال که نتوانسته آلترناتیو مقبولی را عرضه کند و نه راست سلطنت‌طلب سرشکسته از ائتلاف، هیچ‌کدام به تنهایی نمی‌توانند بار آلترناتیو را به دوش بکشند و از این منظر است که یک نیروی میانه این وسط می‌تواند بر ضرورت بنا نهادن حداقل‌های دموکراتیکی نظیر مجلس موسسان، آزادی بیان، آزادی احزاب و تشکل‌های سیاسی و آزادی‌های اجتماعی بایستد، به اعتبار این قضیه رفته رفته اقبال عمومی را به سوی خودش جلب کند و اینجا چپ می‌تواند با ایستادن بر همین حداقل‌ها زمینه‌ی مناسبی برای تحریک جامعه‌ی به‌تنگ‌آمده فراهم بکند که مبادرت به انواع مطالبه‌گری‌ها کنند، تا در جریان یک منطبق به اصطلاح آنها فشار از پایین، وضعیت به سمت یک وضعیت عادلانه‌تر سوق پیدا نکند. من اسم نوع سوم چپ درگیر با بحث آلترناتیو را می‌گذارم «چپ منشوری» که متأثر از این فضای انتشار منشورها می‌توانیم آنها را ببینیم. این چپ ضمن این‌که بر مجموعه‌ای از مطالبات حداکثری می‌ایستد، سعی می‌کند بتواند از خلال برشماری یک فهرست هر دم‌طولانی‌تر از آرمانی‌ترین وضعیت‌ها در عرصه‌ی کلان، دست‌کم گوی سبقت را از دیگر نیروها برآید. اما مشکل این است که این چپ منشوری نه بر لوازم رسیدن به این فهرست طولانی مطالبات آرمانی دست می‌گذارد و روش آن را می‌گوید و نه این‌که به جز وزن‌کشی رسانه‌ای با راست‌ها قائل به کنش موثر دیگری در زمینه‌ی آلترناتیوخواهی است. دست‌آخر

می‌توانیم از چپ انقلابی نام ببریم و بگوییم که مسئله‌ی چپ انقلابی این است که چگونه از یک بحران وضعیت انقلابی بهره‌برداری بکند، بحرانی که می‌توانیم بگوییم مهم‌ترین خصلت و ویژه‌اش برقراری نوعی قدرت دوگانه است، قدرت کمیته‌ها و شوراهای مردمی از یک طرف و قدرت شکننده‌ی شکلی از یک‌جور دولت موقت از طرف دیگر. نکته‌ی این چپ انقلابی این است که به عوض منشورنویسی و مانور بر انبوه مطالبات، از نظر ما بیشتر بر مسئله‌ی روش تاکید دارد و این روش هم عبارت است از فرم دستیابی به آنچه که اسمش را ممکن است بگذاریم دموکراسی حداکثری. بحث، بحث ابزار مورد نیاز رسیدن به چنین دموکراسی‌ای است که از نظر چپ انقلابی این فرم و این ابزار چیزی نیست مگر شوراهای و کمیته‌ها، که این شوراهای و کمیته‌ها در دوران پیش از پیروزی انقلاب به شکل مخفی در چهار حوزه‌ی زنان و کارگری و ستم ملی و مسئله‌ی زیست‌محیطی رشد و گسترش پیدا می‌کنند و پس از انقلاب به صورت علنی از طریق اقدام به تسخیر خیابان، واحدهای تولیدی و موقعیت‌های جغرافیایی سعی می‌کنند موقعیت خودشان را تثبیت کنند. این چپ در دوران پس از انقلاب با تسخیر این موقعیت‌های انقلابی از طریق کمیته‌ها و شوراهای سعی می‌کند که در واقع در جایگاه عینی یک نیروی آلترناتیو برنشینند.

به این معنا صحبت بر سر این است که در رویکرد چپ انقلابی از پیش هیچ شکلی از ناامیدی وجود ندارد که راست به‌خاطر قدرت رسانه‌ای یا مثلن چیزی شبیه قدرت نوستالژیا و غیر ذالک پیروز بلادرنگ انقلاب خواهد بود، بلکه عرصه‌ی مبارزات میدانی و عملی است که تعیین‌کننده است و مثلن امروز در بلوچستان، کردستان یا در اهواز و حتا در آذربایجان نمی‌شود به ضرس قاطع گفت توده‌ی ساکن در این مناطق سلطنت طلب هستند، چرا که فاکتورهای مثل ستم ملی که در این مناطق برجسته است و یا مسائل کارگری و یا اساسن محتوای موضوع و نیروهایی هم که از ۹۶ به این سو در صحنه بوده‌اند، گواهی می‌دهد که وزن پُررنگی متعلق به راست نیست. مسئله بر سر این است که آلترناتیو مترقی، و از نظر ما آلترناتیو سوسیالیستی-کمونیستی چقدر توانسته باشد از طریق همین شکل گرفتن هسته‌ها و کمیته‌ها عینیت پیدا کرده باشد که می‌توانیم بگوییم در جریان قیام ژینا این خودپویی و خودجویی در قالب شکل گرفتن تعداد قابل توجهی از کمیته‌ها و هسته‌های واقعی رو به سوی دارد که جایگاه چپ انقلابی امروز در تعیین تکلیف در مورد آلترناتیو خیلی روشن‌تر از مثلن دی‌ماه ۹۶ شده است. این ترسیمی کلی از سپهر نیروها از منظر ما در دور اول صحبت بود که متاثر از آن می‌توانیم خودمان را پیدا بکنیم که کجای بازی قرار گرفته‌ایم و آن‌وقت ببینیم با راست باید چه مواجهه‌ای داشته باشیم.

**کمیته جوانان انقلابی سرخ مهاباد:** سلام انقلابی خدمت رفقای انقلابی! آلترناتیو ما مشخص است. آلترناتیو ما

آلترناتیوی سوسیالیستی است که ما باید بتوانیم آن را تعریف کنیم. ما یک نیروی سوسیالیست و انقلابی هستیم که خواهان دگرگونی اساسی در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هستیم. و باید بتوانیم دشمنانمان را هم تعریف کنیم، که با چه نیروهای ارتجاعی‌ای، چه در حال حاضر و چه در آینده، روبرو هستیم و خواهیم بود. مشخص دشمن اصلی ما که در حال حاضر بر سر کار است و در آینده هم می‌تواند بر سر کار بیاید ساختار سرمایه‌داری است و دولت سرمایه‌داری. غالب نیروهای مرتجع، نه همه‌ی آنها، متکی به توده‌های مردم نیستند، مانند سلطنت‌طلب‌ها، پان‌ایرانیست‌ها، نژادپرست‌ها و کسانی که خواهان تغییر قدرت از بالا هستند. این‌ها برای رسیدن به قدرت دو راه بیشتر ندارند: اتکا به نیروهای نظامی یا همان دستگاه سرکوب یا اتکا به امپریالیسم برای دخالت نظامی. بنابراین ما باید دستگاه سرکوب را از کار بیندازیم و چطور این دستگاه سرکوب از کار می‌افتد؟ از طریق تشکلهای صنفی یا راه‌های مماشات‌جویانه و رفرمیستی ممکن نیست و برای این ما مشخص به یک تشکل انقلابی سراسری یا حزب انقلابی رزمنده نیاز داریم که دارای نقشه‌ی راه و مواضع روشن باشد، منظورم اهداف سیاسی و برنامه‌ای سوسیالیستی برای آینده است. به این موضوع خواهیم پرداخت که این مواضع روشن چه چیزهایی هستند و چطور این مواضع می‌تواند توده‌های مردم را با این حزب انقلابی رزمنده همراه کند. این مسئله که این حزب چطور و چه زمانی می‌تواند ایجاد شود و چطور می‌تواند مردم و ملت‌های تحت ستم را با خود همراه کند موضوع خیلی مهم دیگری است که در جلسات آینده باید به آن پردازیم.

مسئله‌ی بعدی این است که اگر ما بتوانیم نیرو و دستگاه سرکوب را از کار بیندازیم، موضوع دیگری که با آن روبرو هستیم دخالت نظامی یا غیرنظامی امپریالیسم است. به نظر ما اینجا نقش دیاسپورا بعد از سقوط جمهوری اسلامی کمتر از نقش نیروهای انقلابی داخل کشور نیست. ما به یک بلوک انقلابی سراسری در خارج از کشور نیاز داریم که این بلوک سراسری بتواند با تمام نیروها و تمام اتحادیه‌های کارگری و تمام افرادی که دغدغه‌ی رهایی نوع بشر را دارند ارتباط بگیرد تا در زمان مناسب این نیروها بتوانند واکنش و عمل مناسب انجام بدهند و توده‌های مردم و نیروهای انقلابی را برای مقابله با امپریالیسم، چه در اروپا و چه در آمریکا و دیگر کشورهای توسعه‌یافته، وارد خیابان کنند. مسئله‌ی دیگر نیروهایی هستند که پایگاه توده‌ای دارند، مثلن حزب دموکرات کردستان ایران متکی به نیروهای نظامی موجود و یا دستگاه سرکوب نیست ولی در شرایط انقلابی برای رسیدن به قدرت دنبال مماشات خواهند بود و با نیروهای ارتجاعی سازش می‌کند؛ چه مجاهدین خلق باشد، چه حزب دموکرات و احزاب ناسیونالیست ملت‌های دیگر. ما می‌توانیم در زمان مناسب و شرایط انقلابی یا بعد از سقوط جمهوری اسلامی اهداف ارتجاعی این‌ها را افشا کنیم. مشخص این نیروها و احزاب بدیل مناسب و جامعی برای تمام بحران‌های موجود، مثل محیط‌زیست،

مسئله‌ی زنان، مسئله‌ی ملت‌های تحت ستم، برای کودکان، جامعه‌ی معلولین و مهاجران و مسائل دیگر ندارند و ما در زمان مناسب می‌توانیم این‌ها را افشا و بدیل خودمان را هم عرضه کنیم. بیشترین چیزی که الان ما روی آن تاکید داریم این است که فعلاً بتوانیم خودمان را از دست پلیس سیاسی سالم و امن نگه داریم و خودمان را علنی نکنیم، البته می‌توانیم فعالیت علنی و نیمه‌علنی داشته باشیم و به واسطه‌ی این دو فعالیت فعالیت مخفی را پوشش بدهیم. این‌که این شکل چطور ایجاد شود و چطور دستگاه سرکوب از کار بیفتد و چطور توده‌های مردم را بتوانیم با خودمان همراه کنیم موضوعات مهم و اصلی‌ای هستند که برای بحث در مورد آنها به زمان بیشتری نیاز داریم و باید در جلسات آینده به آن بپردازیم.

**منجنيق:** من سلام می‌کنم خدمت رفقا. در ادامه‌ی صحبت‌های رفیقمان از «کمیته جواد نظری فتح‌آبادی» در مورد تقسیم‌بندی مفید و کاملی که از گرایش‌های مختلف و رویکردهای مختلف به امکان‌های پیش رو در مبارزات انقلابی کرد، من فکر می‌کنم نکته‌ای که خیلی اساسی است و باید روی آن تاکید داشته باشیم، این است که آنچه بخشی از چپ به‌طور کلی در عرصه‌ی تبلیغات گفتاری به عنوان استدلال اصلی بر آن تکیه می‌کند نوعی از واقع‌گرایی با توجه به نیروهای موجود و قدرتی که هر کدام از نیروهای در حال نزاع بر سر آینده‌ی قدرت سیاسی دارند، است اما در این شکل از واقع‌گرایی در واقع ناامیدی و سرخوردگی خودش را توجیه می‌کند. یک بخش از وظیفه‌ی نیروهای انقلابی در عرصه‌ی مبارزات ایدئولوژیک، افسانه‌زدایی و اسطوره‌زدایی از همین مسئله‌ی واقع‌گرایی است که در واقع واقع‌گرایی‌ای لزومن مبتنی بر واقعیت عینی موجود نیست، بلکه این واقع‌گرایی در سیاست خودش می‌تواند به مثابه یک ایدئولوژی بسیار قدرتمند و اغلب بازدارنده عمل بکند. در واقع سیاست بر مبنای واقعیت کاملن موجود نمی‌چرخد. هر مبارزه‌ی سیاسی یک نسبتی را بین واقعیت موجود و واقعیت ممکن جستجو می‌کند و بله! این جستجوی امکان یک جستجوی عقلانی است، به ویژه در نوع مبارزه‌ای که ما به آن اعتقاد داریم و سعی می‌کند فاصله‌ی خودش را با یک شکلی از رمانتیسیسم در مبارزه نگاه دارد. ولی پایبندی به یک عقلانیت در مبارزه به معنای اکتفا به هرآنچه که امروز موجود است نیست، یعنی بر مبنای واقعیت موجود ترسیم امکان‌هایی برای یک واقعیت جدید. پس این شکل از واقع‌گرایی که این بخش از چپ بر آن تاکید می‌کند در گسست کامل از نگاه انقلابی به امر مبارزه و به امر سیاست است. مسئله‌ی دیگری که این نوع سرخوردگی و ناامیدی را ایجاد می‌کند و باید در مورد آن هوشیار بود این است که درکی که این بخش از چپ از مسئله‌ی انقلاب دارد درکی کاملن تقلیل‌یافته به وجه رخدادی انقلاب است، یعنی انقلاب را در لحظه‌ی سرنگونی یک نظام می‌بیند که یک لحظه‌ی صرفن موقتی است که تکلیف قدرت سیاسی

و آینده‌ی سیاسی در همان لحظه مشخص می‌شود و سوت پایان آن رخداد و هر امکانی که در آن رخداد باز شده را همان‌جا به صدا درمی‌آورد. یعنی یک نگاه سوررئالیستی به انقلاب دارد چون انقلاب را به مثابه فرایند نمی‌تواند درک کند. قطعاً این وجه رخدادی انقلاب یک وجه تاسیسی آن امکان است و بدون وجه رخدادی، آن امکان اصلن گشوده نمی‌شود ولی مسئله‌ی اساسی این است که آن امکان چگونه می‌تواند محقق شود و این محقق شدن آن امکان نیازمند نگاهی است که در یک فرایند میان‌مدت و درازمدت بتواند خودش را در وجوه استراتژیک و تاکتیکی‌اش معنی بکند و بتواند در زمین واقع به آن امکان‌ها جامه‌ی عمل بپوشاند. مسئله این است که این بخش از چپ از آنجایی که با یک نگاه خاص به قدرت سیاسی، قدرت مبتنی بر وابستگی‌های امپریالیستی جریانات ارتجاعی و جریانات راست را توضیح می‌دهد به سرعت نتیجه می‌گیرد که احتمال به قدرت رسیدن، که صرفن در شکل تسخیر دولت فهمیده می‌شود، در لحظه‌ی فروپاشی جمهوری اسلامی و در یک فرآیند کوتاه‌مدت برای نیروهای راست وابسته بیشتر است. در این سطح از نگاه و با این تحلیل وضعیت و احتمال‌سنجی و شانس به قدرت رسیدن به معنای در دست گرفتن دولت، می‌توانیم بگوییم بله حق دارند. ولی مسئله این است که آیا این نزاع در این لحظه به معنای پایان فرایند انقلابی و تثبیت شدن یک قدرت است؟ آیا فرض به دست گرفتن قدرت دولتی در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی توسط «هر نیرویی» به صورت بلافاصله و بلاواسطه به معنای تثبیت آن قدرت هم است؟ اینجاست که آن بحث آلترناتیو شورایی، که رفیقمان مطرح کرد، و مسئله‌ی اساسی قدرت دوگانه یک اهمیت استراتژیک پیدا می‌کند. یعنی در واقع قدرت دوگانه اینجا معنی پیدا می‌کند که ما انقلاب را فرآیندی بفهمیم که به واسطه‌ی آن وجه رخدادی‌اش یک قدرت، پویایی و یک افق جدیدی پیدا می‌کند و امکان واقعی شدن آن برای نیروهای انقلابی ملموس می‌شود. این فرآیند مبارزه بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی ادامه پیدا می‌کند و به هر حال نیروهای طبقاتی و سیاسی متفاوتی در این نزاع هستند. حتی اگر که فرض را هم در یک طرح کاملن مفروض بر این بگذاریم که یک نیروی چپ رادیکال هم در فردای انقلاب قدرت سیاسی را در دست بگیرد باز هم آنجا تمام آن نیروهای طبقاتی و سیاسی متضاد در میدان هستند و فرآیند مبارزه به پایان نرسیده است. به قدرت رسیدن هیچ نیرویی در فردای جمهوری اسلامی به معنای تثبیت قدرتش نیست. در واقع مسئله این است که چگونه می‌شود در صورتی که یک نظام سیاسی روبنایی راست، حالا در انواع و اقسام مدل‌های مختلفش، به قدرت دولتی دست پیدا بکند، از تثبیت قدرتش و از ادامه‌ی فرمانروایی‌اش به صورت تثبیت‌شده و سرکوب این پتانسیل و پویایی انقلابی‌ای که برای یک امکان جدید شکل گرفته جلوگیری کرد. من در دور بعدی سعی می‌کنم صحبت‌هایم را تکمیل کنم.



**گروه ژیان:** ما هم می‌خواهیم روی این بحث فرآیند تأکید کنیم. در جریان چپ و رسانه‌های چپ در پرداختن به مسئله‌ی آلترناتیو یک پیش‌فرضی وجود دارد و آن این‌که ما آلترناتیو را ماکول می‌کنیم به فردای آزادی، یعنی شرایط تخیلی‌ای که ما سعی می‌کنیم در فردای آزادی تصورش کنیم که حالا انقلابی شده و فردایی به‌وجود آمده و یک نیروی راستی قدرت را در دست گرفته است. در این مسیر ما باید کمی به عقب برگردیم چون شاید مسیر موجود مسیر درستی برای پرداختن به آلترناتیو نباشد. شاید در این مسیر موجود خیلی نتیجه‌ای دست ما را نگیرد و این انرژی‌ای که این همه از زمان قیام ژینا متمرکز شده روی این پیش‌فرضی که قرار است راست ارتجاعی بیاید باید صرف مسئله‌ی سازماندهی می‌شد که ما جدا از بحث آلترناتیو نمی‌دانیمش. ما در واقع وقتی می‌گوییم «فرآیند» منظورمان این است که ما از همین نقطه‌ای که ایستاده‌ایم و داریم تلاش می‌کنیم برای سازماندهی و شکل‌دهی روابط، داریم همین الان آلترناتیو را هم می‌سازیم، یعنی دقیقن همین الان که داریم صحبت می‌کنیم و همین الان که داریم تلاش می‌کنیم برای سازماندهی. اینجاست که ما نباید شکافی بین سازماندهی و آلترناتیو قائل باشیم و بین آلترناتیو با کنش‌ها و مبارزات واقعی و شرایط مادی‌ای که پیرامون ما وجود دارد پل بزنیم. چون در غیر این صورت بحث ما کاملن انتزاعی و اتر می‌شود.

حتا باید از سازماندهی هم عقب‌تر برگردیم. ما در حالی که داریم تلاش می‌کنیم برای سازماندهی، تاکتیک‌هایی را به کار می‌بریم برای ارتباط‌گیری و شکل‌گیری روابط، برای شکل‌دهی یک‌سری کنش‌ها، برای مقابله با سرکوب، برای مقابله با بحران‌های درون‌گروهی و بیرون‌گروهی‌ای که به وجود می‌آید، این‌که ما چه رویکردی را در این‌ها پیش می‌گیریم و در مورد چه حساسیت‌های دموکراتیک و ملاحظات دموکراتیکی حرف می‌زنیم و سعی می‌کنیم به آنها جامه‌ی عمل ببوشانیم، همه‌ی این تاکتیک‌ها آجرهایی است که در سازماندهی‌ای که ما می‌خواهیم انجام دهیم روی هم قرار داده می‌شود. در واقع ما در لحظه‌ی حالی که هستیم خارج از سازماندهی نیستیم، در شکلی از سازماندهی دفرمه‌شده و معیوب قرار داریم و مهم است که این را مطرح کنیم و بر اساس یک آسیب‌شناسی‌ای که در پیوند با شرایط مادی مبارزه‌ی ما و زیست ماست آن را نقطه‌ی عزیمت قرار بدهیم و شروع کنیم به حرکت به سوی سازماندهی گسترده‌تر و از آنجا به سوی فرآیند انقلابی و آلترناتیوی که به وجود خواهد آمد. از این جهت ما واقعن ضعف گفتمانی داریم. این تلاشی که الان دارد برای پیوند زدن بین ستم ملی، ستم طبقاتی و مسئله‌ی زنان صورت می‌گیرد خیلی اتفاق خجسته‌ای است ولی صرف این‌که ما فقط یادآوری کنیم که ما باید به این‌ها هم حساس باشیم کافی نیست. ما باید از شیوه‌های مختلف مبارزه‌ی رهایی‌بخشی که در سنت‌های مبارزاتی هر کدام از این‌ها وجود دارد استفاده کنیم و یک سازماندهی و در نهایت یک آلترناتیو رهایی‌بخش را رقم بزنیم. دوست دیگر ما هم نکته‌ای دارد.

**رفیق دیگری از گروه ژیان:** یک بخش دیگری از این ضعف گفتمانی می‌تواند در حوزه‌ی رسانه دیده شود. یعنی تمرکز ما در حوزه‌ی رسانه‌ای خیلی بر نقد جریان‌های راست یا سلطنت‌طلب و انواع و اقسام گرایش‌هایی که به آنها نزدیک هستند، متمرکز شده و خیلی کم توانستیم در این فرآیند که اسمش را می‌گذاریم ترویج یا هر چیز دیگری، نمونه‌هایی از کنش‌های جمعی‌ای که رنگ و بوی آلترناتیو ما را دارند معرفی بکنیم. چه بزنگاه‌هایی که به لحاظ تاریخی خودمان پشت سر گذاشته‌ایم، از شوراها، انقلاب ۵۷، مبارزات ترکمن‌صحرا، کردستان و حتی قبل‌تر از این‌ها، چه فرم‌های آلترناتیوی حتی از دوره‌ی مشروطه به بعد در ایران شکل گرفته بوده که اکثرن هم ناکام مانده است ولی تجربه‌هایشان می‌تواند به جایگزین ما یک مادیتی بدهد و برای مخاطب روشن کند که داریم از چه سازوکارهایی حرف می‌زنیم و از چه جهان جایگزینی.

**مبارزان خیابان:** در واقع صحبت ما هم در ادامه‌ی صحبت رفقا است که این تاریخ و تجربه‌ی تاریخی را باید در نظر بگیریم. فردای انقلاب یا سقوط جمهوری اسلامی، در هر صورت احتمالن دچار یک بازه‌ی زمانی خلاء قدرت تثبیت‌شده باشیم که این زمان، زمان خیلی مهمی است و شاید زمان طلایی باشد. ما باید ببینیم که در گذشته چه اتفاقاتی افتاد و چه اشتباهاتی رفقای دیگر ما انجام دادند، این‌ها را در نظر بگیریم و پیوند آن را با آنچه که امروز و مطابق زمان امروز است برقرار کنیم. این زمانی که خلاء قدرت تثبیت‌شده وجود دارد نیروی پیشرو مسلمان باید تمام تلاشش را بکند که تاثیرش را برای ساختن نظم نوین اجتماعی بگذارد. این نقش قطعن اگر قرار باشد نقش نافذ و عملی باشد، احتیاج به سازمان و سازماندهی‌ای دارد که پیش و حین انقلاب باید اتفاق بیفتد. چرا که اگر ما این سازماندهی را نداشته باشیم، چه در دوران همین جمهوری اسلامی و چه در فردای جمهوری اسلامی همان چپی خواهیم شد که درست است دست‌آوردهایی خواهیم داشت اما هزینه‌های گزافی هم خواهیم داد. از زندان و بازداشت و کشته شدن و در نهایت هم اگر به همان تاریخ رجوع کنیم، دودستی باید نتیجه‌ی این مبارزه را که برای آن خون‌ها ریخته شده و تلاش‌ها شده، به یک عده ارتجاعیون راست تحویل بدهیم و ما بمانیم و دوباره یأس چند ساله تا دوباره بخواهیم به خودمان بیاییم و احیا شویم و نسل بعدی چپ بخواهد به وجود بیاید. اما این سازماندهی باید چطور اتفاق بیفتد؟ خیلی راجع به آن صحبت شده است و چیزی هم که الان ما می‌خواهیم به آن اشاره کنیم هیچ چیز جدیدی نیست، اما این قطعی است که باید در خلال کار میدانی باشد. یعنی ما باید تمرین کنیم که چگونه می‌شود کار تشکیلاتی کرد. هم‌چنین در مورد ساختار افقی یا عمودی که خیلی‌ها در مورد آن بحث دارند باید در نهایت به یک نتیجه‌ای برسیم. باید از درون این جمع‌هایی که ما به‌طور روزانه در آنها رفت‌وآمد داریم بتوانیم جمعی را سازماندهی کنیم که

در خط مشی فکری خلاق باشد. از این جهت می‌گوییم خلاق که ایده‌پردازی داشته باشد و این ایده‌ها بتواند عملی بشود، دقیقن بین واقع‌گرایی و تخیل انقلابی پیوندی ایجاد شود که در ورطه‌ی هیچ‌کدام نیفتیم، نه متوهم شویم و نه مایوس و افسرده باشیم. در هر صورت ما باید این پتانسیل‌ها را پیدا کنیم که این پتانسیل‌ها باید مستقیم با زیست و حیات مردم واقعن پیوند داشته باشد. ما هم مثل بقیه به تشکیلات هسته‌ای مخفی معتقد هستیم، هسته‌هایی متشکل از نیروهای پیشتازی که داریم مثل زنان، طبقه‌ی کارگر، تهیدستان شهری. ضمن این‌که این تهیدستان شهری و حاشیه‌نشین خودش یک مقوله‌ی مهمی است و حتا در مورد نقش آنها در انقلاب ۵۷ هم بعدها کار شده و صحبت شده است. شاید طبقه‌ی کارگر بشود سازماندهی شود، زنان را بشود سازماندهی کرد، اما این‌که تهیدستان شهری را چگونه باید سازماندهی کرد خیلی سوال بزرگی است.

**کمیته انقلابی گیلان:** سلام عرض می‌کنم خدمت رفقای عزیز! در رابطه با بحثی که امروز طرح شد و قرار است در مورد آن صحبت بکنیم، نکاتی به ذهن ما می‌رسد که البته بخشن در صحبت‌های رفقای که صحبت کردند اشاراتی به آنها شد، ما هم بحث‌هایی در این زمینه داریم که سعی می‌کنم در این فرصت به برخی از آنها اشاره کنم. نکته‌ی مهم این است که همه‌ی ما فکر می‌کنم اتفاق نظر داریم در جامعه‌ای داریم زندگی می‌کنیم که به دلایل متعددی چپ، حداقل در شرایط فعلی، به شکل بالفعل در بین عموم جامعه شناخته شده نیست و یک فاصله‌ای بین جامعه و چپ‌ها وجود دارد. دلایل تاریخی زیادی هم دارد که ما آن را تیتروار می‌گوییم. بخش مهمی مسئله‌ی سرکوب است، تبلیغات تمام‌عیار بورژوازی است در جهان و در ایران به‌ویژه بعد از فروپاشی بلوک شرق، نکته‌ی مهم دیگر پراکندگی‌ای است که بین نیروهای چپ وجود دارد و تشکل‌گریزی که امروزه به نوعی خودش را به شکل یک ارزش نشان می‌دهد و متأسفانه افراد به این مستقل بودن و تشکل‌گریزی به نوعی افتخار می‌کنند. اگر بخواهیم وارد این‌ها بشویم بحث‌های خودش را می‌طلبید، شاید برخی برگردد به عملکرد نامناسب احزاب چپ در گذشته و تجارب تلخی که وجود داشته و مسئله‌ی دیگر هم تاثیر فرهنگ لیبرالی و نئولیبرالی است که افراد را اتمیزه می‌خواهد، غرب‌گرایی را رشد می‌دهد که طبیعتن چپ‌ها هم جدا از این نیستند و داخل همین جامعه دارند زندگی می‌کنند و به نوعی تحت‌تاثیر چنین فرهنگی هم هستند. البته راهکارهایی هم برای این وجود دارد اما قبل از این‌که وارد این بحث شویم یک مقدار شرایط جامعه را با همدیگر مرور کنیم و ببینیم ما در چه فضایی داریم زندگی می‌کنیم و چپ چقدر شانس دارد برای اینکه بتواند به یک آلترناتیو قوی در جامعه تبدیل بشود. راست هم طبیعتن دارد تلاش می‌کند و آنها هم سعی می‌کنند که مهر خودشان را بر تحولات بزنند. البته منظور از چپ که می‌گوییم چپ انقلابی است و فکر

می‌کنم بر سر بعضی از واژه‌ها توافق داریم، طبیعتن منظوم از چپ یک چیز خیلی بزرگ و گل و گشادی نیست. ما اعتقاد داریم ما به عنوان چپ انقلابی که من به اختصار چپ می‌نامم، داخل جامعه‌ای داریم فعالیت می‌کنیم که چند ویژگی دارد.

یکی از ویژگی‌های مهم‌اش این است که یک فاصله‌ی بسیار زیاد طبقاتی در آن وجود دارد و انباشته شدن خواست‌ها و مطالبات تاریخی. پاسخ چپ به این نیاز کاملن مشخص است و ما فکر می‌کنیم که در جامعه برد و نفوذ پیدا خواهد کرد. پاسخ راست را هم وقتی کنار این پاسخ می‌گذاریم می‌بینیم که حتا بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی هم در راستای تداوم همین مناسبات، حفظ وضع موجود، حفظ فاصله‌ی طبقاتی و استثمار بنا شده است. من فکر می‌کنم اگر بخواهیم وضعیت خودمان را به لحاظ سطح دستمزد، به لحاظ فاصله‌ی طبقاتی و مسائلی که اینجا وجود دارد با کشورهای دیگر مقایسه بکنیم ما یک شکل ویژه و خاص‌تری را داریم می‌بینیم. بله همه‌جا اختلاف طبقاتی و استثمار وجود دارد ولی در جامعه‌ی ما این وضعیت به شدت قابل مشاهده است. بنابراین با توجه به وضعیت ویژه‌ای که جامعه‌ی ما با آن مواجه است، چپ این شانس را دارد که با پاسخ درست و تبلیغات درست و بحث درست در این رابطه، این مسئله را رو به جامعه، زحمتکش‌ان و کارگران مطرح بکند که شما اگر دنبال شکل دیگری از استثمار و ستم طبقاتی نیستید باید کل این مناسبات را تغییر بدهید. نکته و ویژگی دیگری که وجود دارد باید به بحث کثیرالامله بودن جامعه‌ی ایران و ستم ملی و راه‌حل چپ در این رابطه اشاره کرد، که چپ از یک پشتوانه‌ی نظری قابل قبولی هم در این رابطه برخوردار است، تا سرحد بحث تعیین سرنوشت هم پیش می‌رود و مسئله‌ای با این موضوع ندارد، این را به رسمیت می‌شناسد و برای آن راهکار دارد. ولی در مقابل چیزی که ما به‌عنوان راست ایران می‌شناسیم، نیروهای سلطنت‌طلب، نیروهای ملی-مذهبی و راست‌های دیگر کاملن در تبلیغات و مواضعشان جریان به شدت ناسیونالیست، فارس‌گرا و تمرکزگرایی هستند که تمامیت ارضی را یک امر مقدس و غیرقابل خدشه می‌دانند و به معنای واقعی این تمامیت ارضی امروز تبدیل شده به اسم رمز سرکوب این جریانات. شما می‌بینید که در ادبیات این‌ها در خصوص بحث تمامیت ارضی تفاوت آنچنانی‌ای بین ادبیات سردمداران راست و سلطنت‌طلب با نیروهای حتا درون حاکمیت جمهوری اسلامی، نیروهای سپاه و سایر مسئولین حکومتی وجود ندارد و ادبیاتشان بسیار بسیار به همدیگر نزدیک است. مسئله‌ی دیگر مسئله‌ی زنان و اقلیت‌های جنسی است که ما فکر می‌کنیم چپ شانس بسیار بزرگی در این رابطه دارد. جریان راست ایران و جناح‌های بورژوازی داخل ایران عمدتن، مثل بسیاری از کشورهای دیگر، بسیار عقب‌مانده و ارتجاعی هستند و حتا در ادبیاتشان هم که نگاه کنیم بسیاری از حقوق و مطالباتی که زنان دارند و چپ می‌تواند به آنها پاسخ دهد را به هیچ‌وجه نمی‌پذیرند. این‌ها در واقع تحت هیچ شرایطی قادر نیستند

هم‌پای نسل امروز ایران و هم‌پای مطالبات جامعه‌ی ایران، که انواع و اقسامش را شما حتا در شبکه‌های اجتماعی هم می‌بینید، حرکت کنند چون راست بسیار عقب‌مانده‌تر از این جامعه است و چپ فرصت دارد که این مسئله را پیش برد.

نکته‌ی دیگر این است که خود چپ انقلابی در ایران یک پشتوانه‌ی نظری بسیار بسیار قوی دارد، سابقه‌ی تاریخی مبارزه با دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی را در کارنامه‌اش دارد و به لحاظ نظری تا آنجایی که ما تحقیق کردیم و بر اساس صحبت‌هایی که با برخی چپ‌های ترکیه و کشورهای دیگر داشته‌ایم فکر می‌کنیم به لحاظ نظری یکی از پیشروترین جریانات چپ خاورمیانه باشد. این‌ها نکاتی بود که به نفع جریان چپ است و شانس است برای این‌که چپ بتواند ظهور پیدا کند و در جامعه عروج داشته باشد. در کنار این ضعفی که چپ دارد همین مسئله‌ی پراکندگی و عدم سازماندهی است که باید حتمن در مورد آن بحث شود چون تشکیلات انقلابی خودبه‌خود به وجود نمی‌آید، صرفن با این‌که بگوییم در دوران اعتلای انقلابی این نیروها به هم می‌پیوندند مسئله حل نمی‌شود. درست است که این هم بخشی از واقعیت است ولی باید برای آن کار ایدئولوژیک و کار فکری کرد، کار نظری کرد، بحث کزد و برای آن راهکاری پیدا کرد. می‌شود خطوط قرمزی تعیین و بحث‌هایی را در این رابطه مطرح کرد و گفت نیروهایی که به شورا اعتقاد دارند، به دیکتاتوری پرولتاریا اعتقاد دارند و خیلی از مسائل دیگر، که باید در مورد آن دقیق شد، می‌توانند در کنار همدیگر باشند و به همدیگر نزدیک شوند و این بسیار بسیار مهم است برای این‌که چپ بتواند در جامعه رشد کند.

**هسته جوانان انقلابی زاهدان:** درود خدمت دوستان! در بحث‌های اول ما از بحث سازماندهی گذر کردیم، یعنی به این جمع‌بندی رسیدیم که باید کارمان را با سازماندهی شروع کنیم. در قدم دوم ما می‌رسیم به بحث آلترناتیو، که آلترناتیو می‌تواند چه چیزی باشد. در صحبت‌های تمام گروه‌های چپ که نگاه می‌کنید می‌بینید که آلترناتیو «شورا» است، یعنی حول محور شورا می‌گذرد. کجاست که چپ‌ها را به چند دسته تقسیم می‌کند؟ آنجا که هر کدام برای رسیدن به این آلترناتیو یک بحثی را مطرح می‌کنند. یک عده می‌گویند برای گذار بهترین الگو می‌تواند الگوی شورا باشد یعنی ما بیاییم شوراها را به‌وجود بیاوریم بعد از آن به یک شکل حکومت‌داری برسیم. یک عده‌ی دیگر از گروه‌های چپ می‌گویند نه این شکل آلترناتیو شورایی باید بعد از گذار مستقر بشود، عده‌ی دیگری هم می‌گویند نه این شکل حکومت‌داری باید باشد یعنی شکل حکومت‌داری شورایی می‌تواند درست و کامل و به‌جا باشد. من فکر می‌کنم اول این‌که ما باید همه‌ی چپ‌ها را دور هم جمع کنیم و نقطه‌ی مشترک تمام چپ‌ها می‌تواند همین

شورا باشد و در این مورد بحث کنیم که ما چطور به این آلترناتیو برسیم. این می‌تواند خیلی مهم باشد. بحث بعدی قدرت رسانه‌ای است. به نظر من قدرت یک گروه سیاسی یا یک حکومت سیاسی همیشه به قدرت رسانه‌ای آن است، بزرگترین ضعفی که گروه‌های چپ دارند ضعیف بودن رسانه‌هایشان است. ما باید صدای خودمان را به توده‌های مردم برسانیم و این می‌تواند از طریق رسانه شکل بگیرد. من می‌خواهم یک واژه‌ی جدید به واژگان چپ اضافه کنم و آن هم «چپ انقلابی محافظه‌کار» است، نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده که بچه‌های چپی که به انقلابی بودن اعتقاد دارند چطور در این شرایط به این نقطه می‌رسند که محافظه‌کار می‌شوند. من نمی‌گویم بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی کنیم اما این ترس و محافظه‌کاری برای متشکل شدن از کجا می‌آید؟ ما باید از این گذر کنیم. شاید این نقطه‌ی قوت ما بشود. من روی این مسئله خیلی تاکید دارم که از محافظه‌کاری بگذریم تا بتوانیم چپ را حول محور یک آلترناتیو مشخص جمع کنیم و پیش برویم. باز هم تاکید می‌کنم نقطه‌ی ضعف ما قدرت رسانه‌ای ماست. وقتی رسانه‌ی قدرتمندی داشته باشیم بین توده‌های مردم و در کشور خودمان، در ادارات مختلف، ارگان‌های مختلف و طبقات مختلف می‌توانیم حرفی برای گفتن داشته باشیم. چرا گروه‌های سلطنت‌طلب اینقدر صدا دارند؟ با این‌که من اعتقادم این است که در بین توده‌های مردم جایی ندارند و اگر جایی هم دارند خیلی کم و بین یک طبقه‌ی خیلی مشخص سانتیمانتال و دست‌به‌دهن‌رسیده‌ای است که در عین حال زندگی لاکچری دارند، ولی چرا همیشه صدای آنها است که در همه‌جا شنیده می‌شود؟ من حس می‌کنم به‌خاطر رسانه‌ی آنها است. بنابراین برای رسیدن به یک آلترناتیو مشخص، قدرت رسانه‌ای و دور هم جمع کردن چپ می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد و من فکر می‌کنم در بحث آلترناتیو، آلترناتیو شورا بدیلی است که شاید اکثریت چپ روی آن اجماع داشته باشند.

**گروه زیان:** ما می‌خواستیم برای این‌که هم بحث شفاف‌تر شود و هم یک مقدار چالشی‌تر شود مسائلی را طرح کنیم. در مورد این‌که آلترناتیو ما سوسیالیسم یا اداره‌ی شورایی است تا حدی اتفاق نظر وجود دارد ولی باید بتوانیم وارد جزئیات بیشتری بشویم. رفیقمان از «کمیته جواد نظری فتح‌آبادی» از یک قدرت دوگانه صحبت کرد. برای ما خیلی جالب است که بینیم نسبت قدرتی که در پایین شکل گرفته با آن چیزی که در قالب دولت مستقر شده چیست. آیا به دنبال این است که به عنوان راه‌گذار یک دولت نیمه‌دموکراتیکی شکل بگیرد که امکان مصالحه برای بقا شوراها با آن وجود داشته باشد؟ یا نه این شوراها ساخته می‌شوند که به سمت امحای آن اقتدار دولتی گام بردارند؟ به نظر ما خیلی مهم است که به این‌ها پردازیم. دومین چیزی که باز هم در قالب پرسش و طرح مسئله می‌خواهم از آن صحبت کنم این است که ایده‌ی شورا باید بتواند انضمامی شود به‌طوری که مشخص شود منافع‌اش برای هر

کدام از گروه‌های تحت ستم چیست. مثلن ما با شوراها در کارخانه‌ها آشنایی داریم. البته فکر می‌کنم در کتابی<sup>۱</sup> که منجنیق درآورد نمونه‌های مختلفی از شوراها در انقلاب ۵۷ وجود دارد ولی باز هم حوزه‌هایی وجود دارد که ما در آنها خیلی ایده‌ی مشخصی نداریم. مثلن در حوزه‌ی زنان شوراها چه شکلی می‌توانند داشته باشند؟ کار بازتولیدی هم آیا می‌تواند شورایی شود؟ به چه شکلی کار بازتولیدی زنان می‌تواند شورایی شود؟ در حوزه‌ی سرزمینی؛ بحث حق تعیین سرنوشت حقوق ابتدایی‌ای است که از ملت‌های تحت ستم حفاظت می‌کند تا توسط دولت مرکزی کشتار نشوند. اگر بخواهیم فراتر از این برویم، یک بخش مهم از کار ترویجی ما می‌تواند این باشد که روشن کنیم این شوراها چطور می‌توانند به مسئله‌ی رفع ستم ملی کمک بکنند. خواستیم همین دو نکته را برای باز کردن بیشتر بحث طرح کنیم.

**کمیته جواد نظری فتح‌آبادی:** من در ارتباط با صحبت‌هایی که رفقا کردند در مورد سه نکته صحبت می‌کنم. یکی بحث رفیقمان از «هسته جوانان انقلابی زاهدان» که خیلی درست روی مسئله‌ی قدرت رسانه‌ای و ضعف قدرت رسانه‌ای ما دست گذاشت. ولی نکته‌ی دیگری که من به ذهنم می‌رسد این است که حتمن ما باید قدرت رسانه‌ای خودمان را تقویت بکنیم و الان اوضاع رسانه‌ای ما در قیاس با راست خوب نیست، هرچند در قیاس با خودمان یعنی چپ انقلابی خیلی بهتر از گذشته است ولی باید این را هم دقت بکنیم که ما خیلی فاصله داریم مثلن با دست‌یازی به قدرتی شبیه رسانه‌هایی مثل «ایران‌اینترنشنال» یا «من‌وتو»، یعنی فاصله‌ی زیادی داریم تا این‌که بتوانیم چنان قدرتی را به دست بیاوریم و اصلن معلوم نیست که استفاده از خود این فرم رسانه‌ی تصویری چقدر اساسن با اصول و پرنسپ‌های چپ سازگار است. آنجایی که ما می‌توانیم سرمایه‌گذاری بیشتری روی آن بکنیم و بازی را از چنگ راست در بیاوریم، قدرت میدانی است تا صرفن تاکید روی قدرت رسانه‌ای. یعنی ما باید بتوانیم در عرصه‌ی میدانی بازی را به نفع خودمان تمام بکنیم. منظور از قدرت میدانی چیست؟ این است که ما بتوانیم همین هسته‌ها یا کمیته‌هایی را که وجود دارد در جاهای مختلف تکثیر بکنیم و بتوانیم به واسطه‌ی تکثیر قدرت این‌ها صدایی در توده‌ی مردم پیدا بکنیم. یعنی مردمی که ممکن است در خانه‌های خودشان ببینده‌ی «ایران‌اینترنشنال» باشند ولی ذهن‌هایشان را به «ایران‌اینترنشنال» قرض نداده‌اند که روی آن‌ها بنویسد. از این نظر آن چیزی که باید بیشتر و بیشتر روی آن کار کرد این قدرت میدانی است چون در فردای پیروزی انقلاب، در آن وضعیت قدرت دوگانه این نیروهای میدانی هستند که از طریق تسخیر خیابان‌ها، تسخیر واحدهای تولیدی و تسخیر مناطق جغرافیایی می‌توانند قدرت خودشان را به منصفی ظهور برسانند.

۱- منظور کتاب «تاریخ مفقود شوراها ۵۷» از انتشارات منجنیق در شهریور ۱۳۹۷ است.

نکته‌ی دیگر در ارتباط با صحبت‌های رفقای «گروه ژیان» اشاره به این مسئله است که ما وقتی از قدرت دوگانه صحبت می‌کنیم حداقل تا تاریخ کنونی از سرگذشته‌ی مواجهه‌ی نیروهای چپ انقلابی با دولت می‌شود گفت ما احتمالاً سه نوع دولت داریم که با نیروهای چپ دست به گریبان می‌شوند. یک نوع دولت، دولتی است مثل مثلن فرض بگیرید دولت شوروی، یعنی زمانی که قدرت به دست بلشویک‌ها افتاد. آن قدرت در وهله‌ی اول دولتی انقلابی بود اما متأثر از جنگ داخلی رفته رفته به یک نیروی بوروکراتیکی تبدیل شد که آن انرژی انقلابی‌ای که در شوراهای کمیته‌ها بود در برابرش ایستادگی و در مقابل آن صف‌آرایی کرد. نوع دیگر از دولت، دولتی است مثل دولت شیلی آنده، دولت انقلابی غیربوروکراتیک یا غیرحداکثری که اتفاقاً با شوراهای و کمیته‌ها و اتحادیه‌ها همگام است و به شکلی حتا مایل است که قدرت در یک فرایندی به آنها تفویض شود. و در نهایت دولتی شبیه به دولت جمهوری اسلامی، یعنی یک نیروی ضدانقلاب ارتجاعی تمام‌عیار که در برابر نیروی شوراهای و کمیته‌های انقلابی ایستادگی می‌کند. در مواجهه با هر کدام از سه نوع این دولت‌ها باید استراتژی انقلابی خاصی را طراحی کرد و در این مورد با هم مفصل گفتگو بکنیم. در این مورد که احتمالاً در آینده‌ی ایران چه چیزی، با این آرایش فعلی نیروها، انتظار ما را می‌کشد که تحلیل ما این است که یک دولت ضدانقلابی، اما نه ضدانقلابی با چنگ و دندان شبیه به راست‌های کلاسیک قرن بیستم، بلکه دولتی که احتمالاً با نشان داده شدن یک قدرت همه‌جانبه از نیروهای شورایی و کمیته‌ای می‌شود آن را به عقب راند.

و دست‌آخر نکته‌ی دیگری که داشتیم این‌که ما باید تجارب گذشته‌ی جهانی را هم پیش چشممان بیاوریم. در صحبت رفقای «کمیته جوانان انقلابی سرخ مهاباد» اشاره به این بود که ما به هر حال نمی‌توانیم فاکتوری مثل امپریالیسم، جنگ داخلی احتمالی و مواردی مثل این را نادیده بگیریم. به یاد بیاوریم تحولاتی که در جنگ داخلی اسپانیا رخ داد و نیروهای انقلابی متکثری که در آنجا بودند. اسپانیایی‌ها افتخارشان این بود که می‌گفتند ما سرشت انقلابان کلکتیوها و کمیته‌ها است و بی‌شمار کمیته در والنسیا، در بارسلونا و جاهای مختلف شکل گرفته بود اما در جریان نزاع جنگ داخلی متأسفانه مغلوب شدند، البته بعد از یک مقاومت قریب به سه ساله. ما باید این تجارب را در نظر بگیریم، با دقت در مورد آنها بخوانیم و راجع به آنها صحبت بکنیم که در فردای تحول انقلابی ایران، اگر با یک جنگ داخلی مواجه شدیم، اگر با کارشکنی‌های امپریالیستی‌ای که این بار لزومن فقط می‌تواند امپریالیسم غرب نباشد بلکه کارشکنی‌های امپریالیسم شرق باشد، روبرو شدیم، می‌خواهیم چه کار کنیم و چه برنامه‌ای داریم. من قصدم اشاره به همین سه نکته بود.



**هسته جوانان انقلابی زاهدان:** خواستم در تکمیل صحبت‌هایم این را بگویم که من قدرت میدانی و قدرت انقلابی را رد نمی‌کنم ولی می‌گویم به تنهایی نمی‌تواند کافی باشد. ما داریم در قرن ۲۱ زندگی می‌کنیم که رسانه نقش تعیین‌کننده‌ای در تمام موضوعات دارد. من می‌گویم این دو در کنار همدیگر می‌تواند ما را به هدف نزدیک‌تر کند. مهم نیست فردای انقلاب به قول رفیقمان از «منجیق» چه گروهی حاکم می‌شود، مهم این است که ما چه دستاوردهایی در آن انقلاب خواهیم داشت. شاید راست حاکم شود ما ولی ما باید ببینیم در کوله‌بارمان از این انقلاب چه چیزی را به دست آورده‌ایم و اگر ما بتوانیم یک رسانه‌ی خیلی خیلی قدرتمند در کنار رسانه‌های راست داشته باشیم و به یک آلترناتیو مشخص در بین نیروهای چپ برسیم خیلی می‌تواند به ما کمک کند.

**منجیق:** من مد نظر داشتم راجع به دو نکته صحبت کنم. از همین مورد رسانه شروع می‌کنم. می‌توانیم از این دو بال بحثی که داریم در مورد رسانه و فعالیت میدانی انجام می‌دهیم به یک سنتز یا برآیندی برسیم. اگر این را در نظر بگیریم که راست به لحاظ رسانه‌ای بسیار قدرتمندتر از ما است، رفیقمان از «کمیته جواد نظری فتح‌آبادی» هم گفت که ما خیلی از آن قدرت فاصله داریم، من فکر می‌کنم این در عین این که درست است ولی مسئله فقط این نیست که ما خیلی از آن قدرت رسانه‌ای فاصله داریم. مسئله این است که ما در دو منطق متفاوت و چه بسا متضاد با سیاست برخورد می‌کنیم، یک بخش از این منطق دوگانه آن مسئله‌ی قدرت مالی و حمایت امپریالیستی و دولتی‌ای است که پشت سر راست قرار دارد و به‌واسطه‌ی آن می‌تواند این قدرت رسانه‌ای را داشته باشد. جدا از این، وجه دیگر قضیه این است که منطقی که راست با آن جامعه را مورد خطاب قرار می‌دهد با منطقی که ما جامعه را خطاب می‌کنیم دو منطق متضاد است. من دلیل اصلی را در این می‌بینم که ما اگر فرض بر این بگیریم که امکانات مالی و نیروی مادی این کار مهیا باشد هم نمی‌توانیم با آن شکلی که راست با رسانه برخورد می‌کند بیاییم کنارش یک رسانه‌ای در همان شکل داشته باشیم که با آنها وارد رقابت بشود. به دلیل این که آنچه رسانه، در آن شکلی که ما در رسانه‌های راست می‌بینیم، در خطابی که نسبت به جامعه دارد جستجو می‌کند این نیست که نیروهای عامل بسازد، یعنی مخاطب رسانه‌ی راست قرار نیست تبدیل به سوژه‌ی سیاسی بشود. وقتی می‌گویم سوژه یعنی عاملی در سطح اندیشه و عمل در حوزه‌ی سیاست باشد. در واقع مخاطب این رسانه قرار است مخاطب باقی بماند و در بهترین حالت تبدیل به یک رای‌دهنده‌ی مفید بشود. به‌واسطه‌ی این است که راست در آن حوزه قدرتمند باقی می‌ماند، به‌خطر این که آن رسانه هیچ‌وقت نه هدفش را دارد و نه قدرتش را که مبارز سیاسی بسازد. در واقع آن قدرت سیاسی از جای دیگری اعمال می‌شود و منشاء آن جای دیگری است، منشاء آن سوژه شدن و عامل سیاسی شدن مخاطب رسانه‌اش نیست.

منشاء آن همان قدرت‌های امپریالیستی و منافع سرمایه است که آن رسانه را حمایت می‌کنند، منشاء قدرت آنجاست و مخاطب در واقع قرار است یک میانجی بسیار منفعلی در جهت اعمال آن قدرت و به کرسی نشستن آن قدرت و منافعش باشد. به واسطه‌ی همین همان‌طور که گفتم در بهترین حالت مخاطب قرار است در یک فرآیند انتخاباتی یک رای‌دهنده‌ی حرف‌گوش‌کن باشد. در حالی که منشاء قدرت ما نه آن منابع مالی است و نه آن قدرت‌های دولتی و بین‌المللی و نه اصلن رویکرد ما این است که منشاء قدرت ما چنین چیزی باشد. در سطح رسانه، یک رسانه‌ی فرضی، منشاء قدرت ما همان مخاطبی است که داریم او را خطاب قرار می‌دهیم، همان جامعه‌ای است که داریم خطاب قرار می‌دهیم. حالا این جامعه با آن تقسیم‌بندی‌هایی که درونش قرار دارد و به واسطه‌ی آن ما هم در آن دست به انتخاب‌هایی می‌زنیم. یعنی بخشی که ما از جامعه خطاب قرار می‌دهیم در واقع یک طبقه‌ی اجتماعی خاص است و بخشی از اجتماع که تحت یک سری ستم‌های ویژه‌ای، اعم از ستم ملی و ستم جنسی و جنسیتی قرار می‌گیرد. یعنی قرار است همان مخاطب تبدیل به متحد عملی ما در میدان مبارزه بشود. خب این با آن شکلی که از رسانه‌ی راست سراغ داریم کار نخواهد کرد و به واسطه‌ی این‌که کار نخواهد کرد در واقع آن رسانه اصلن در خدمت منطق ما نیست، آن رسانه ذاتن در خدمت منطقی است که راست با آن قدرت سیاسی اعمال می‌کند: یعنی سیاست‌زدایی از جامعه و خلع قدرت سیاسی از جامعه و نه فراهم آوردن زمینه‌ی این را که جامعه قدرت سیاسی را در دست بگیرد. بنابراین ما در دو منطق متضاد عمل می‌کنیم. حالا این به این معنی است که آیا رسانه برای ما اهمیت ندارد؟ کاملن برعکس! رسانه برای ما اهمیت دارد ولی منشاء اهمیت رسانه برای ما از جای دیگری است. در واقع این نیست که آن‌طور که راست با رسانه برخورد می‌کند رسانه بیاید اطلاعات را توزیع بکند و یک عملیاتی را روی اذهان انجام بدهد و بعد از منظر آن عملیات و تکرارش طی سالیان سال مخاطب تبدیل به یک رای‌دهنده‌ی حرف‌گوش‌کن و مفید برای آن نیروی سیاسی بشود. مسئله‌ی ما این است که اتفاقن فعالیت میدانی ما ترغیب می‌کند آن بخشی از جامعه را که ما خطاب قرار می‌دهیم که بیشتر در مورد مبارزه‌ی ما بداند و حالا این جامعه‌ی ترغیب‌شده به این‌که بیشتر در مورد مبارزه‌ی ما بداند نیاز به یک رسانه‌ای دارد که بتواند این را گسترش دهد. یعنی رسانه قرار است به مدد آن فعالیت مبارزاتی و تشکیلاتی‌ای که ما داریم می‌کنیم بیاید تا بتواند آن را گسترش دهد، نه این‌که رسانه به خودی خود بتواند عامل اصلی ایجاد یک تشکیلات و یا محبوب شدن و فراگیر شدن ایده‌های ما بشود. یعنی این فرآیند، فرآیند متفاوتی است. به‌عنوان مثال کمیته‌هایی که الان در یک فرآیند عملی مبارزاتی در جریان یک قیام مشخص شکل گرفته‌اند می‌توانند این رغبت را در جامعه ایجاد کنند که ما می‌خواهیم در مورد این‌ها، افکارشان و مبارزه‌شان بیشتر بدانیم، حالا که در جامعه به واسطه‌ی فعالیت مبارزاتی این رفقا این تمایل ایجاد شده نیاز به یک رسانه است که بتواند اندیشه‌ی سیاسی،

چشم‌انداز سیاسی و نگاه این‌ها به مبارزه و نگاه این‌ها به اداره‌ی امر اجتماعی را بست بدهد و در واقع این مبارزه را گسترش دهد. از این منطق باید با رسانه برخورد کرد و فکر می‌کنم از این منطق ما بتوانیم بین این دو نگاه به یک برآیندی برسیم.

**هسته جوانان انقلابی زاهدان:** ممنون از رفقای منجنيق و توضیح کاملی که دادند. ببینید ما قرار نیست طبق منطق راست یک رسانه داشته باشیم اما ما می‌توانیم طبق منطق خودمان یک رسانه داشته باشیم. منطق ما می‌تواند یک رسانه‌ی آزاد باشد که ما در آن صدای همه‌ی گروه‌ها را پوشش بدهیم و باز من فکر می‌کنم در این رسانه‌ی واقعن آزاد ما برنده‌ایم چون ما تعریف رسانه‌ی آزاد را می‌دانیم. مثلن بی‌بی‌سی فارسی می‌گوید من یک رسانه‌ی آزاد هستم، یک موضوعی را انتخاب و گروه‌های سیاسی را برای بحث در مورد آن دعوت می‌کند، لیدرهای خیلی قوی از گروه راست انتخاب می‌کند اما افراد چپی را انتخاب می‌کند که شاید بچه‌های چپ هم آنها را به عنوان چپ قبول ندارند، به این ترتیب بحثی را شکل می‌دهد که در آن لیدرهای راست قدرتمندتر عمل می‌کنند و بحث را می‌برد به سمت یک نتیجه‌گیری مشخص و همان را به خورد مخاطب می‌دهد. این قاعدتن الگوی ما نیست و ما راجع به این صحبت نمی‌کنیم. رسانه‌ی آزاد این است که هر لیدر، هر کسی که اقبال عمومی یا جمعی یا گروهی دارد بیاید آنجا و حرف خودش را بزند و آن رسانه فقط میزبان آنها باشد. نه در صحبت‌های آنها دخالت کند و نه نظر شخصی خودش را عنوان کند. این می‌شود رسانه‌ی آزاد. یک بخش دیگر رسانه هم این است که ما یک رسانه داشته باشیم که صدای ما باشد، صدای افکار ما باشد، ارگان معرفی ما به جامعه باشد. ما هر جا می‌رویم صحبت می‌کنیم، مثلن راجع به آلترناتیو شورایی یا سازمان‌دهی صحبت می‌کنیم، می‌پرسند شما کجا راجع به این‌ها صحبت می‌کنید؟ یک جایی را به ما معرفی کنید تا بیشتر راجع به این آلترناتیو اطلاع کسب کنیم. البته ما رسانه‌هایی داریم که فعال هستند و بچه‌ها دارند بدون هیچ منت و بدون هیچ دستمزدی کار می‌کنند و زحمت می‌کشند اما واقعیت این است که در قرن ۲۱ مردم به این نگاه می‌کنند که پست‌های این رسانه چند ویو خورده، چند بازدیدکننده دارد و چند کامنت داشته، من راجع به این صحبت می‌کنم. باز هم می‌گویم در هر رسانه‌ای، نه رسانه‌ی مد نظر راست‌ها، اما چه در رسانه‌ی مستقل و چه در رسانه‌ای که بازتاب طرز فکر ما باشد، ما برنده هستیم. من فکر می‌کنم چون ما صدای توده‌ی مردم هستیم ما برنده هستیم.

**کمیته جوانان انقلابی سرخ مهاباد:** ما در جلسات قبل‌تر هم گفتیم قدرت ما در گفتمان ماست. گفتمان ما

چيست؟ سوسيالیسم علمی! در ادامه نکته‌ای که باید بگویم این است که ما حکومت‌گر نیستیم، ما سازمانده هستیم. یعنی ما مردم تحت ستم را سازمان می‌دهیم که بتوانند بر سرنوشت خودشان، بر سرزمین خودشان و بر منابع طبیعی این سرزمین حکومت کنند. ما انقلابی هستیم و انقلاب را سازماندهی می‌کنیم. مسئله این است که ما باید بتوانیم تمام انواع و اشکال ستم را بشناسیم، درک کنیم، بفهمیم و تمام انواع ستمی که برآمده از ساختار موجود، از ساختار و دولت سرمایه‌داری هستند را به رسمیت بشناسیم و برای رفع این ستم‌ها راهکار داشته باشیم. ما اساسن سوسیالیست شدیم چون می‌دانیم سوسیالیسم برای رد انواع ستم‌ها راهکار و بدیل دارد، چنان‌که شعار اصلی ما این است که «یا سوسیالیسم یا بربریت». در ضمن ما در بین توده‌های مردم هستیم. بله! رسانه خیلی نیاز است ولی ما به صورت فعال در بین توده‌های مردم هستیم. در این مدت بارها ما در منطقه‌ی خودمان با دموکرات‌های ناسیونالیست کرد بحث کرده‌ایم. قبلن اگر موضع قاطع داشتند الان دیگر این‌طور نیست و با دودلی و شک و گمان صحبت می‌کنند چون می‌دانند که حزب و جریان آنها، ایدئولوژی آنها واقعن پاسخگوی نیازهای جامعه‌ی انسانی کردستان و مردم ایران نیست. در حوزه‌ی میدانی هم کارهای زیادی کرده‌ایم که بنا به مسائل امنیتی قابل بازگو کردن نیست ولی ما توانسته‌ایم با این گفتمان نیروهای مرتجع در کردستان را، که مهاباد پایگاه اصلی آنهاست، وادار به عقب‌نشینی کنیم. می‌بینیم که حزب دموکرات کردستان چند بار به کومله‌ی کمونیست سر زده و آنها را به گفتگو دعوت کرده، با حمید تقوایی جلساتی داشته، مصطفی هجری [رهبر حزب دموکرات کردستان ایران] در مورد روز جهانی کارگر بیانیه و اطلاعیه می‌دهد و در گفتمان‌شان عقب‌نشینی کرده‌اند. این نشات گرفته از گفتمان و بدیل قدرتمندی است که ما به‌عنوان سوسیالیست‌ها داریم. رسانه‌ی اصلی ما حضور مداوم ما در بین توده‌های مردم و صحبت در مورد راهکار و بدیل و افشاکری در مورد نیروهای مرتجع است که، بنا به تجربه، در این زمینه ما قدرتمندترین ابزار را در دست داریم. در مورد رسانه‌های اینترنتی هم از همین امکان‌هایی که داریم باید حداکثر استفاده را بکنیم، از همین رسانه‌های کوچکی مثل «سرخط» یا «صدای ماهی سیاه» و از همین طریق در مورد اتفاقاتی که در سطح جهانی، منطقه‌ای یا محلی می‌افتد موضع بگیریم. این که ایران به‌عنوان نایب‌رییس مجمع عمومی سازمان ملل انتخاب شد، به‌عنوان رییس حقوق بشر اجتماعی در سازمان ملل انتخاب شد، این که آمریکا در صدد مماشات با جمهوری اسلامی است، تنگه‌ی هرمز را دوباره به جمهوری اسلامی سپردند، دیپلمات-تروریستی مثل اسدالله اسدی را به ایران بازگرداندند، این همه مماشات ناشی از این است که یک گفتمان سوسیالیستی قدرتمند در ایران در جریان است، یک جنبش اجتماعی عظیم که رگه‌های قدرتمند سوسیالیستی دارد موجود است و مطمئنن امپریالیسم به رهبری آمریکا چون در حال حاضر بدیل و آلترناتیو مناسبی برای جمهوری اسلامی ندارد وظیفه دارد جمهوری اسلامی را تحکیم کند و این یک نوع دهن‌کجی

به جنبش سوسیالیستی یا چپ، نه فقط در ایران بلکه در سراسر جهان است. امیدوارم در جلسات بعدی در مورد نحوه‌ی تشکیل حزب طبقه‌ی کارگر، حزب انقلابی رزمنده صحبت کنیم و این‌که چطور ما باید بتوانیم گسترش پیدا بکنیم که حزب انقلابی رزمنده را ایجاد کنیم و برای این منظور ما باید بتوانیم در سرتاسر ایران به صورت پراکنده کادر انقلابی پرورش بدهیم.

**مبارزان خیابان:** وقتی از ستم صحبت می‌کنیم باید در نظر بگیریم که این ستم چگونه به این گروه‌های تحت ستم اعمال می‌شود و ریشه‌ی آنها چیست. به عنوان مثال وقتی از زن خانه‌دار که نیروی بازتولیدی است حرف می‌زنیم در واقع داریم از آن مناسباتی که بر زن خانه‌دار یا اقوام و ملت‌ها حاکم است و احاطه‌شان کرده صحبت می‌کنیم. شورا با توجه به ماهیتی که دارد برهم‌زننده‌ی همین مناسبات است و وجود داشته و امکان غیرممکن و محالی نیست. مثلن در مورد این‌که چطور تقسیم کار تحمیلی یا محدودیت‌هایی که برای زن، مخصوصن زن خانه‌دار وجود دارد را از بین ببریم، همان‌طور که در انقلاب اکتبر سالن‌های غذاخوری بزرگ ایجاد شد، مهدکودک برای نگهداری کودکان یا رخت‌شورخانه درست شد و بار بزرگی از مسئولیت‌های خدماتی بدون مزدی که زنان انجام می‌دادند را از دوش آنها برداشتند، باید عمل کرد. در مورد ملت‌ها هم همین است. یعنی وقتی این مناسبات مرکزگرایانه و تک‌صدایی بر هم بخورد شکل جدیدی به خودش می‌گیرد که می‌تواند حقوق آنها به رسمیت شناخته بشود و زمینه‌های مادی برای رشد کسانی که به هر صورتی تحت ستم بوده‌اند فراهم شود. باید در این نظم جدید تقاطع ستم‌هایی که بر افراد اعمال شده است را در نظر بگیریم و حتا واقعن من شخصن، جدای از نظر گروه، به تبعیض مثبت اعتقاد دارم. مثلن وقتی در زاهدان یا لرستان قرار است این مناسبات به هم بخورد، اگر قرار است زمینه‌ی مادی برای رشد آنها ایجاد بشود به نظر من احتیاج به یک تبعیض مثبتی وجود دارد و یک تفاوتی باید بین او و کسی که در مرکز یا شهرهای صنعتی و بزرگ است، قائل شویم.

**گروه زیان:** ما می‌خواستیم برای این‌که جلسه بیشتر شکل گفتگو پیدا کند و ایده‌ها با هم وارد گفتگو شوند ازرقای «کمیته جوانان انقلابی سرخ مهاباد» بپرسیم نسبت این حزب انقلابی که از آن صحبت می‌شود با شوراها چگونه است؟ و باز در مورد آن قدرت دوگانه سوال این است که آیا دولت به مثابه اقتداری که قرار است حقوقی را به زنان و کارگران و ملت‌های تحت ستم بدهد از قبیل دستمزد و حقوق برابر و این‌ها، هم‌چنان در آلترناتیو ما هم، به عنوان مبارزان چپ، دولت در چنین جایگاهی است؟ یعنی آن دولتِ فردا طرف مطالبات ما خواهد بود یا ایده‌ی ما از شورا

به صورتی است که آن اقتدار بناست به عبارتی اشغال بشود و ما دیگر دولت را، به عنوان نهادی که قرار است حقوقی را در اختیار ما قرار دهد خطاب خودمان قرار نمی‌دهیم. بحث را در قالب سوال مطرح کردیم که بیشتر گفتگو شکل بگیرد.

**کمیته جوانان انقلابی سرخ مهاباد:** من سوال اول را درست متوجه نشدم ولی وقتی ما می‌گوییم تمام قدرت به دست شوراها و تاکید می‌کنیم ما سازمان‌دهنده هستیم نه حکومتگر، یعنی این توده‌های مردم تحت ستم، ملت‌های تحت ستم، طبقه‌ی کارگر، شوراها و کارگری و شوراها محلی هستند که بر تمامیت سرزمینی خودشان حکومت می‌کنند نه ما به‌عنوان کمونیست‌ها. حالا اعضای این شوراها ممکن است کمونیست باشند، ممکن است گرایش‌های ناسیونالیستی داشته باشند یا هر گرایش دیگری می‌توانند داشته باشند. این از نظر ما اهمیتی ندارد. در ضمن مخاطب ما دولت نیست. اگر قرار باشد انقلاب به رهبری ما به پیروزی برسد و شوراها قدرت را واگذار نکنند، مخاطب ما دولت نیست. آن موقع شوراها تعیین می‌کنند که شرایط چطور باشد و ما به‌عنوان نیروی پیشروی سازمانده اطلاع‌رسانی، آگاهی‌رسانی و سازماندهی می‌کنیم. ولی اگر قرار است دولت دست‌راستی بر سر کار بیاید و مردم از این دولت تمکین کنند ما در مقابل دولت اسلحه برمی‌داریم. ما از گفتمان و ایده‌های خودمان دفاع خواهیم کرد اما زمانی که طبقه‌ی کارگر یا مردم تحت ستم یا خود ما مورد حمله قرار بگیریم طبعاً ما از خودمان دفاع خواهیم کرد. من البته دقیق سوال شما را متوجه نشدم و نمی‌دانم درست جواب شما را دادم یا نه.

**منجینق:** سوال مشخصی که رفقا از شما پرسیدند این بود که نسبت حزب انقلابی‌ای که شما از آن صحبت می‌کنید با این شوراها چیست؟

**کمیته جوانان انقلابی سرخ مهاباد:** حزب انقلابی نمی‌تواند تعیین‌کننده باشد که شوراها را شکل بدهد. این شوراها در بطن انقلاب خودبه‌خود شکل خواهند گرفت ولی حزب انقلابی می‌تواند محرک شکل‌گیری شوراها باشد و بعدن که شوراها شکل گرفتند می‌تواند این آگاهی را بدهد که قدرت را به دولتی یا به حزبی یا به امور اداری و کاغذبازی واگذار و منتقل نکنند و قدرتی که دارند، قدرت محله یا کارخانه یا هر جای دیگر را حفظ کنند. ولی اگر قرار است شوراها فریب بخورند خب این یک مبارزه است. مبارزه‌ای بین اردوگاه کار و اردوگاه ارتجاعی راست. اگر شکست بخوریم ما به مبارزه ادامه می‌دهیم. نیروی چپ ۱۷۰ سال است، با وجود صدها شکست، باز به مبارزه ادامه داده و

ادامه خواهد داد. این مسئله‌ای ندارد و ما تلاش می‌کنیم که اردوگاه کار به پیروزی برسد اما صد درصد دچار این توهم نیستیم که حتمن اردوگاه کار به پیروزی می‌رسد. ممکن است این شوراها فریب پروپاگانداى سرمایه‌داری را بخورند. ما پیشگویی هم نمی‌کنیم. در روند مبارزه قرار داریم و ضمن این‌که سازماندهی می‌کنیم، تلاش می‌کنیم و سعی می‌کنیم رهبری کنیم و انقلاب رادیکال را به پیروزی برسانیم، شرایط را به مرور زمان تجربه می‌کنیم و در زمان خودش و شرایط آتی با اتفاقات روبرو خواهیم شد و در حین روبرویی با اتفاقات موضع خواهیم گرفت.

**منجنيق:** در مورد پرسشی که در مورد شوراها مطرح شد نظر ما بر این است که ناظر بر آن دسته‌بندی‌ای که اول صحبت‌ها رفقای «کمیتة جواد نظری فتح‌آبادی» در مورد نیروهای مختلف چپ کردند، یعنی چپ سرخورده یا چپ مماشاتگر یا چپ انقلابی و...، در درون آن بخش از چپ انقلابی‌ای هم که از آلترناتیو شورایی صحبت می‌کنند دسته‌بندی‌هایی وجود دارد و این دسته‌بندی به همین پرسش خیلی بنیادینی که رفقای «گروه ژیان» مطرح کردند برمی‌گردد. یعنی ما خیلی از گروه‌های چپ را داریم که در زمره‌ی چپ انقلابی قرار می‌گیرند و از آلترناتیو شورایی هم صحبت می‌کنند ولی لزومن درک واحدی از آلترناتیو شورایی وجود ندارد. برای این‌که ساده‌سازی کنم و صحبت‌م هم به درازا نکشد این اختلاف اساسی را در درک درونی چپ انقلابی از مسئله‌ی اداره‌ی شورایی و آلترناتیو شورایی می‌توانیم به دو رویکرد متفاوت تقسیم‌بندی کنیم. یکی رویکردی که شوراها را صرفن به شکل یک ابزار مبارزاتی و یک سری ارگان‌های مبارزاتی در نظر می‌گیرد که مسیر به قدرت رسیدن حزب سیاسی، حالا با هر عنوانی که تفسیر و تشریح و تعریف بشود، را هموار می‌کند، یعنی به قدرت رسیدن شکلی از قدرت دولتی که تحت ادغام بین حزب و دولت اتفاق می‌افتد. در واقع شوراها قرار است در دوران قدرت دوگانه این مسیر را هموار بکنند و بنابراین در این شکل، حداقل به نحوی که مد نظر ماست، این آلترناتیو شورایی رو به امحای دولت ندارد. این آلترناتیو شورایی رو به قدرت رساندن آن حزب دارد و در واقع از دید این رفقا آن حزب است که امحای دولت را در یک فرآیند طولانی‌مدت سازماندهی می‌کند. ما بر این عقیده هستیم که وقتی می‌گوییم از تجربیات تاریخی باید درس بگیریم، تجربیات تاریخی مشخص قرن بیستم به ما نشان می‌دهد که دولت تمایل ذاتی به تثبیت و تمدید و کنار زدن هرگونه مانعی که بر سر ادامه‌ی حیاتش وجود داشته باشد دارد و فرقی هم نمی‌کند که آن دولت خودش را کمونیست تعریف بکند و یا هر عنوان دیگری داشته باشد. بله تفاوت‌هایی بین‌شان در سیاست‌هایی که پیش می‌برند وجود دارد ولی در مورد مسئله‌ی امحای دولت مسئله این است که هر دولتی تمایل دارد به این‌که قدرتی را که بر سر راهش وجود دارد را خنثا کند. بنابراین قدرت اصلی در جایی که اداره‌ی شورایی مطرح می‌شود قدرت شوراها است و به قدرت رسیدن حزب در

واقع به نوعی به آنتی‌تز اداری شورایی تبدیل می‌شود و نه به چیزی در خدمت اداری شورایی.

آن نگاه دیگری که در درون چپ انقلابی وجود دارد، که ما هم خودمان را متعلق به آن می‌دانیم، این است که حزب یا سازمان باید در خدمت اعمال مستقیم قدرت سیاسی توسط شوراهای باشد و نه این که شوراهای صرفن یک ارگان مبارزاتی در خدمت به قدرت رسیدن حزب باشند. یعنی حزب همان کارکردی را داشته باشد که به لحاظ تاریخی بر عهده‌ی اوست و حتا در آثار مارکس هم ما همین درک را از نیروی کمونیست داریم. یعنی به‌عنوان یک میانجی عمل بکند، میانجی‌ای که آن قدرت واقعی شکل‌گرفته و آن سازماندهی واقعی شکل‌گرفته را بر مبنای یک ایده‌ی برساننده به یکسری امکان‌های واقعی‌ای که در مراحل بعدی قابل دسترسی هستند، پیوند بزند. رفقای «کمیته جوانان انقلابی سرخ مهاباد» گفتند شوراهای خودشان در یک وضعیت مشخص شکل می‌گیرند که کاملن درست است اما حزب یا سازمان هم بخش می‌تواند فعالیت بکند و در واقع در تشکیل بخشی از این شوراهای مشارکت بکند و در عین حال بخشی از وظایف اصلی سازمان محافظت از شوراهای در برابر ضدانقلاب است، بخشی از وظایفش فراهم آوردن امکان‌هایی برای ادامه‌ی فعالیت شوراهای و در عین حال رشد آنها در مقیاس سراسری است. بنابراین به نظر ما حزب با آلترناتیو شورایی این نسبت‌ها را دارد و حزب باید در خدمت اداری شورایی قرار بگیرد رو به امحای دولت. حالا این که آیا حزب بر مبنای یکسری منافع که منافع کوتاه‌مدت هستند به‌عنوان مثال بیمه و دستمزد و ساعت کار و این دست مسائل با دولت مستقر مذاکره می‌کند یا نه؟ اولن این بیشتر وظیفه‌ی سندیکاها است که این بخش از مسائل را در دوران قدرت دوگانه پیش ببرند و در عین حال خیلی هم بستگی به شرایط عینی‌ای دارد که آن دولتی که سر کار است چه خصلت‌هایی دارد و سیورورت قدرت شورایی در چه مرحله‌ای و در چه مقیاسی است. به این‌ها بستگی دارد و پاسخ خیلی واحد و جهان‌شمولی برای آن وجود ندارد ولی علی‌العموم این وظیفه‌ی شورا یا حزب نیست که سر این مسائل مذاکره بکند. شورا تحمیل می‌کند، اعمال قدرت می‌کند و سازمان یا حزب در خدمت آن اعمال قدرت قرار می‌گیرد. حالا در جنب این، سندیکاها که می‌توانند در یک نگاه درازمدت متحدان شورا و سازمان به حساب بیایند، می‌توانند مذاکراتی هم در این حوزه داشته باشند، این قابل پیش‌بینی است اما خیلی بستگی به خصلت‌های شرایط دارد. و نکته‌ی آخر که به نظرم یک نکته‌ی اساسی است این که بارها در مورد مسئله‌ی انواع مختلف ستم‌ها، از جمله ستم ملی و ستم جنسیتی و جنسی صحبت شد. به نظرم این یک مسئله‌ی اساسی است و ما برای این که بتوانیم پاسخ مشخصی به آن بدهیم و پاسخ ما صرفن یک پاسخ اراده‌گرایانه و انتزاعی نباشد باید بخش‌های مترقی جنبش زنان و فعالین و مبارزین حوزه‌ی ستم ملی را در بحث بر سر آلترناتیو سهیم و مشارکت آنها را جلب کنیم. در واقع اگر این رفقا به‌صورت جدی در بحث آلترناتیو شرکت بکنند هم می‌توانند ایده‌های خودشان را تدقیق بکنند و هم به‌صورت متقابل



می‌توانند درک ما را از اداره‌ی شورایی تدقیق بکنند. ما به‌طور جدی نیاز به مشارکت بخش‌های مترقی جنبش‌های موجود علیه ستم ملی و ستم جنسیتی و جنسی در بحث آلترناتیو شورایی داریم.

**کمیته انقلابی گیلان:** البته دوستان خیلی خوب توضیح دادند ولی فکر کردم بد نیست تعریف دوباره‌ای از شورا هم بکنیم. دو مورد از ویژگی‌های مهم شورا این است که اولن دموکراسی مستقیم است و قرار نیست به کسی نمایندگی زمان‌داری داده بشود، نماینده‌ای هم اگر برای شوراهای بالاتر انتخاب شود هر زمان که نیاز باشد حتمن می‌شود او را پایین کشید و نکته‌ی دوم که خیلی به نظرم مهم است و می‌تواند به روشن شدن شکل ارتباط شورا با حکومت کمک کند، این است که ما در شورا عملن تصمیم‌گیری و اجرا را از هم جدا نمی‌کنیم، یعنی هر شورایی در همان حوزه‌ای که قرار است عمل کند تصمیم می‌گیرد و عمل را هم خودش اجرا می‌کند و برای کسی یا گروه دیگری تصمیم نمی‌گیرد. این وقتی تصمیم پیدا کند در دل خودش این را دارد که اساسن حکومت از شورا جدا نیست چون قوه‌ی مقننه و قوه‌ی مجریه از هم جدا نمی‌شوند. در واقع این‌طور نیست که یک عده تصمیم بگیرند و یک عده‌ی دیگری اجرا بکنند یا یک عده‌ای برای یک عده‌ی دیگری تصمیم بگیرند. اما در هر حال شورا یک مدل است که ضرورتن محتوا را تعیین نمی‌کند. در این شورا، همان‌طور که رفقا از کمیته‌های مختلف توضیح دادند، ممکن است گروه‌های مختلف با گرایش‌های مختلف و متفاوت هم حضور داشته باشند. یعنی افراد را برای این که چه کسانی بیایند درون این شوراها الک نمی‌کند، مثلن تو اگر در یک کارخانه هستی تو را ذی‌حق می‌کند که در شورای آن کارخانه باشی یا مثلن اگر در یک محله هستی تو را ذی‌حق می‌کند که در شورای محله باشی، مستقل از این که چه ایده و نظری داری. اینجا رابطه‌ی حزب با شورا به این صورت است که حزب بر اساس یک ایدئولوژی و یک نگاه شکل می‌گیرد و در واقع حزب باید تلاش کند که وزن خودش را در شوراها بالا ببرد و وقتی به‌طور کلی وزن خودش را در شوراها بالا ببرد این به کسب قدرت توسط آن حزب مترقی و رادیکال و حزب پیشتاز طبقه‌ی کارگر کمک می‌کند.

**کمیته جواد نظری فتح‌آبادی:** ممنون از صحبت‌هایی که رفقا در این زمینه کردند. من دو نکته به ذهنم می‌رسد. یک این که وقتی در مورد نسبت حزب و شورا صحبت می‌کنیم ما در آینده‌ی ایران هم، مثل تجربه‌های مختلف انقلابی جاهای دیگر، احتمالن با یک حزب چپ مواجه نخواهیم بود. همین حالا هم احزاب مختلفی هستند و احتمالن در آن آینده هم ما با احزاب مختلفی که داعیه‌ی کمونیست و سوسیالیست بودن دارند مواجه هستیم. شبیه به اول انقلاب ۵۷ که گروه‌ها و سازمان‌های چپ زیادی وجود داشتند و شوراها هم شکل گرفته بودند. اما نیروهای حاضر در

شوراها تقریباً می‌شود گفت که از دو حالت خارج نیستند. یکی ذی‌نفعانی هستند که بلاواسطه خودشان را عضوی از یک شورا احساس می‌کنند و در آن شورا حاضر هستند، مثلن پرستار در بیمارستان، کارگر در کارخانه، دانشجو در دانشگاه و یا افراد در محلاتشان که به مبارزه‌ی خودشان ادامه می‌دهند یا نیروهایی هستند که ضمن این‌که عضو شوراها هستند تعلق خاطر به حزبی هم دارند، یعنی عضو حزبی هم هستند. در بسیاری از جاهای دیگر دنیا هم همین مورد در هنگامه‌ی پیدایش شوراها وجود داشته است. نکته‌ای که باید در نظر گرفت و روی این صحبت که در حرف‌های رفقای منجیق بود که حزب باید به اعتلای شوراها کمک کند باید دقیق تمرکز کرد، این است که در شوراها باید دو قانون بنیادی وجود داشته باشد، چون اگر این‌ها نباشد آن وقت شورا بودن شورا زیر سوال می‌رود. یک این‌که در شوراها مقوله‌ای به نام مالکیت خصوصی اصلن قابل چانه زدن نیست، اساسن شورا زمانی معنی پیدا می‌کند که ما ایده‌ی مالکیت خصوصی را بزنییم. در نتیجه مالکیت خصوصی جزو آن مواردی که قابل چانه‌زنی هستند نباید حساب شود. نکته‌ی دوم ضدسلطه بودن شورا است. وقتی صحبت از گروه‌های جنسی و جنسیتی می‌شود و ستم جنسی و جنستی که باید لغو بشود؛ فلسفه‌ی وجودی شوراهایی که برای لغو این نوع از ستم شکل می‌گیرند و مبارزه می‌کنند مشخص است. ما نمی‌توانیم بحثی در مورد این‌که قسمی کمتر سلطه‌آمیز وجود داشته باشد یا نداشته باشد رای‌گیری یا چانه‌زنی بکنیم. این‌ها در واقع باید از بین بروند.

اما من در مورد نکته‌ای که رفقای «کمیته انقلابی گیلان»، با تاکید بر این نکته‌ی درست که نیروی یک‌دستی در شوراها حضور ندارد گفتند تلاش بشود حزب انقلابی مترقی چپ دست بالا را در شوراها بگیرد، ابهام دارم. البته یک فرضی در صحبت رفقا بود که این حزب یک حزب مترقی و انقلابی است اما اینجا ماجرای که پیش می‌آید و باید آن را مد نظر داشت این است که تلاش برای این‌که نیروهای حزب در شورا بتوانند دست بالا را بگیرند بعضی مواقع نتایج خوبی به بار نمی‌آورد، یعنی نیروهای حزبی واقع در یک شورا بیشتر از این‌که اراده‌ی معطوف به قدرت داشتن خود شورا را در نظر بگیرند تلاش کنند از شورا به نفع حزبشان نیروگیری بکنند که در سپهر رقابت با دیگر احزاب، برای حزب خودشان جایگاه رفیع‌تری را به دست بیاورند. در اول انقلاب ۵۷ هم اعضا و هواداران سازمان پیکار، سازمان فدایی یا سازمان راه کارگر در شوراها حضور داشتند و یکی از مشکلاتی که وجود داشته و در بعضی گفتگوهای مندرج در آن ویژه‌نامه‌ی «تاریخ مفقود شوراهای ۵۷» دیده می‌شود این است که فعالان شورایی یا شورآگرایان از این انتقاد می‌کنند که چطور نیروهای حزبی بیشتر از این‌که به اعتلای خود شوراها فکر کنند به منویات حزبی‌شان فکر می‌کردند و این در نهایت امر آسیب می‌زد، یک‌باره می‌دید که شورا تبدیل شده به عرصه‌ی رقابت حزبی، مثلن نبرد پیکاری‌ها با فدایی‌ها یا مقوله‌ای شبیه به این.

و نکته‌ی آخرم در ارتباط با نسبت حزب با شورا این است که ضمن این که خود شوراهای باید این را مد نظر داشته باشند که در لحظاتی احتمالی نیاز به مواجهه‌ی قهرآمیز با قدرت دوگانه، یعنی با همان قدرت یک دولت موقت هنوز شکل نگرفته یا در یک خلاء قدرت است و باید به این فکر کنند که در آن هنگامه‌ی نبرد قهرآمیز ضرورت دارد که شوراهای انقلابی مسلح باشند، یکی از خدمات‌هایی که یک سازمان انقلابی مترقی چپ هم می‌تواند به شوراهای بکند این است که در هنگامه‌ی این نزاع ضدانقلابی با شوراهای پشتیبان و حافظ شوراهای باشد. باز تجربه‌ی غم‌انگیزی که از انقلاب ۵۷ داشتیم را باید مد نظر قرار داد که چطور سازمان فدایی به‌عنوان نیروی مهمی که از جهت گستردگی بدنه وجود داشت و مدافع شوراهای هم بود، در هنگامه‌ای که باید از شوراهای دفاع جدی می‌کرد چنین نکرد، مثلن در نمونه‌ی ترکمن صحرا شوراهای در جنگ دوم گنبد تسلیح نشدند، با وجود این که تعداد شوراهایی که شکل گرفته بودند کم نبود اما در واقع مقهور نیروی ضدانقلاب شدند، به‌خاطر این که سازمانی که می‌بایست وظیفه‌ی دفاع از شوراهای را بر عهده می‌گرفت دودل بود، یا حتا دودل هم نبود، تصمیم‌اش را گرفته بود که اساسن مواجهه‌ی قهرآمیزی با حکومت ضدانقلاب مستقر نداشته باشد. چون از یک سو هم حکومت مستقر را در تحلیل‌های خودش ضدانقلاب تحلیل نمی‌کرد و هم مایل بود یک نیروی مدنی در عرصه‌ی سیاسی باقی بماند، بنابراین از هر شکلی از مواجهه‌ی قهرآمیز اجتناب می‌کرد در حالی که امکانش را داشت و ابزارش را هم داشت. در یک تحول انقلابی و در آینده‌ای که با آن مواجه خواهیم شد، این تاریخ و این مناسبات را باید در نظر بگیریم.

**هسته جوانان انقلابی زاهدان:** من از رفقای منجیق می‌خواهم مسئله‌ای را توضیح بدهند: این که این شوراهای در چه زمانی تشکیل می‌شوند و این شوراهای اداره‌کننده هستند و یا ما حکومت داریم و شوراهای هم هستند، یعنی در کنار همدیگر وجود دارند؟ در واقع در چه زمانی داریم راجع به شوراهای صحبت می‌کنیم؟ چیزی که من از شورا فهمیده‌ام این است که احزاب تشکیل می‌شوند و هر کدام در این شوراهای نماینده‌ی خودشان را دارند و بعد مثلن در مورد موضوع زنان خانه‌دار تصمیم‌گیری می‌کنند و لزومن تصمیمی که زنان خانه‌دار زاهدان می‌گیرند شاید با تصمیمی که زنان خانه‌دار در تهران می‌گیرند یکی نباشد، چون خیلی شرایط دست به دست هم می‌دهند تا تصمیمی گرفته شود. حالا برای بحث اجرا این تصمیم را به سندیکاها اعلام می‌کنند و سندیکاها به کسانی که مسئولیت اجرایی دارند می‌گویند؟ یا این که خود شوراهای کار اجرایی را انجام می‌دهند؟ من یک تفاوتی قائل هستم. یک زمانی است که خود شوراهای کارها را به دست می‌گیرند و شورا گرداننده‌ی امورات جامعه است یا یک وقتی است که ما حکومت داریم، شوراهای هم فعال هستند. حکومت تصمیم‌گیری‌های خودش را می‌کند و یک پروتکلی هم اتخاذ می‌شود و برخی

تصمیم‌گیری‌ها در شورا انجام شود. حالا بعد خود شورا مستقیم با حکومت لابی می‌کند یا نمایندگان احزابی که مثلن در مجلس عضویت دارند این کار را می‌کنند. به این شکل کمی ماجرا پیچیده می‌شود و من دوست دارم نظر رفقای منجنيق را در این ارتباط بشنوم.

**منجنيق:** اولن از دید ما شوراها گروه‌محور نیستند، شوراها حوزه‌محور هستند. یعنی هر شورایی در یک حوزه‌ی مشخص تشکیل می‌شود. وقتی می‌گوییم حوزه، این حوزه می‌تواند مکانی باشد یا موضوعی باشد، مثلن شورایی در یک واحد تولیدی شکل بگیرد، یا شورای محله یا مثلن شورای زنان فلان منطقه. در واقع آن عاملان و سوژه‌های واقعی آن حوزه هستند که اعضای شورا را تشکیل می‌دهند و قرار است تصمیم‌گیری کنند و اعمال مستقیم قدرت سیاسی بکنند. حالا مسئله این است که وقتی می‌گوییم سازمان نقش حمایتی دارند خب این چه شکل خاصی می‌تواند داشته باشد؟ البته من وقتی واژه‌ی سازمان را به کار می‌برم در واقع منظورم سازمان‌هاست، یعنی به یک سازمان واحد فکر نمی‌کنم. اما آیا این سازمان‌ها می‌توانند در درون این شوراها عضو داشته باشند یا نه؟ البته وقتی می‌گوییم سازمان‌ها به این معنی است که در یک شورا یک گروه واحد عضو ندارد هرچند ممکن است که در یک حوزه‌ی خاص اصولن یک سازمان بیشتر وجود نداشته باشد و معلوم است که نسبت به دیگران آن سازمان حضور بیشتری در شورا دارد. مثلن در فلان شهر یک شورای محلی وجود دارد و در آن حوزه یک سازمان سیاسی به صورت فعال وجود دارد و طبیعی است که حضور آنها در آن شورا بیشتر باشد. حالا این که این حضور چه معنایی می‌تواند پیدا بکند مسئله‌ای است که به صحبت‌های رفیقمان از «کمیته جواد نظری فتح‌آبادی» هم مربوط می‌شود. در اینجا مسئله، مسئله‌ی رویکرد است، این که ما می‌توانیم بگوییم حزب یا سازمان یا سازمان‌ها نمی‌توانند در درون شوراها عضو داشته باشند، چون این در واقع یک نقض‌غرضی می‌شود. فرض بگیرید من کارگر فلان واحد تولیدی هستم، عضو شورای این واحد تولیدی هم هستم و می‌خواهم در عین حال در درون یک حزب یا سازمان مبارزه‌ی سیاسی هم بکنم، خب نمی‌شود که به من بگویند چون تو عضو شورایی حق نداری عضو سازمان باشی و به این ترتیب به یک مشکل اساسی برخورد می‌کنیم. مسئله این است که رویکرد سازمان‌ها و احزاب نباید عضوگیری در درون شورا باشد، یعنی سازمان در خدمت شورا باشد نه شورا در خدمت گسترش سازمان. حالا این چه ضمانت اجرایی‌ای می‌تواند داشته باشد؟ این یک مسئله‌ی اساسی است که من خودم هم جواب قطعی برای آن ندارم، چون در عین حال یک سازمان بنا به تعریف، دارای یک ایدئولوژی مشخص و دارای یک تحلیل مشخص از وضعیت مشخص است و نمی‌تواند در زمانی که با شوراها برخورد می‌کند ایدئولوژی و تحلیل خودش را در جیبش پنهان کند و بعد با مسائل شورا برخورد کند. بنابراین رویکرد هر

سازمانی به شوراها در عین حال گسترش ایده‌های خودش هم خواهد بود. اگر بخواهیم این را نفی کنیم در واقع واقعیت را نفی کرده‌ایم. مسئله این است که چگونه یک سازمان در عین این‌که رابطه‌ی برابرانه‌ای را با شورا حفظ می‌کند و سعی می‌کند آن شورا را تقویت کند در عین حال این تقویت و گسترش ایده تبدیل به نوعی از سیطره‌ی پنهان سازمان بر شورا نشود. به نظر من کلید اصلی حل این مسئله، که کلید نهایی و قطعی هم نیست، این است که وقتی سیاست سازمان تسخیر قدرت سیاسی نباشد، آن رابطه‌ی گسترش ایده در شورا هم خصلت، ماهیت و طبیعتش متفاوت می‌شود. در واقع وقتی رویکرد سازمانی این است که قدرت سیاسی را خودش تسخیر بکند، سیطره‌ی آنها بر شوراها و یا گسترش ایده‌هایشان در شورا هم قرار است در خدمت این قرار بگیرد که آنها بازوهای سازمان شوند تا در خدمت تسخیر قدرت توسط آن سازمان قرار بگیرند، در حالی که اینجا معادله کاملن تغییر می‌کند، و البته این بحثی است که باید تدقیق بشود، بنابراین من آن را باز می‌گذارم و تکمیلش نمی‌کنم.

در مورد این مسئله که آیا شوراها مستقیم تصمیمات را اجرا می‌کنند یا صرفن تصمیم می‌گیرند، به نظر ما وقتی در دوران قدرت دوگانه هستیم یک بخشی از ابزارهای اجرایی دست دولت در شکل کلاسیک‌اش باقی مانده است، اما به واسطه‌ی این‌که شورا قدرت سیاسی خودش را به رسمیت می‌شناسد و آن قدرت سیاسی دولتی در واقع قدرتی تحمیل شده است، بنابراین شورا باید بتواند بخشی از تصمیم‌هایش در حوزه‌ی اجرا را هم به آن دولتی که وجود دارد و به سازمان اداری‌ای که تحت سیطره‌ی آن دولت است تحمیل بکند. ولی این بدین معنی نیست که شورا خودش وارد مسئله‌ی اجرا نمی‌شود. شورا سعی می‌کند در عین حال که قدرت خودش را در حوزه‌ی تصمیم‌گیری بسط می‌دهد، آن تصمیم‌ها را مستقیم خودش هم اجرایی کند. ولی از آنجایی که ما مشخص در یک دوره‌ی قدرت دوگانه هستیم و هنوز به تمام قدرت به دست شوراها نرسیدیم، بنابراین بخشی از مجادله بر سر این است که این تصمیم گرفته شده و از آنجایی که قدرت دولت در درون کشور قدرت رسمی است باید این تصمیم به آن سازمان اداری‌ای که تحت سیطره‌ی دولت است تحمیل بشود. حالا در مورد این‌که این از چه مسیری انجام شود، گزینه‌ها، گزینه‌های متفاوتی هستند و این بستگی به شرایط خاصی دارد که خصلت آن دولت مشخص باشد و میزان رشد و فراگیری قدرت شوراها هم باید تعیین شده باشد که در چه مرحله‌ای است. در آنجا شورا بعضی وقت‌ها نمایندگی خودش را تعیین می‌کند. چیز عجیب و غریبی هم نیست. کما این‌که در روسیه‌ی قبل از انقلاب اکتبر هم در فاصله‌ی فوریه و اکتبر، زمانی که قدرت کرنسکی سر کار است، مدام این کشمکش‌ها را بین دولت موقت و شوراها داریم. در واقع دولت موقت سعی می‌کند قدرت شوراها را تحدید بکند و شوراها سعی می‌کنند که قدرت دولت را کاهش بدهند و اصلن معنای قدرت دوگانه به صورت مختصر و مفید این است. در واقع دولت موقت تصمیم می‌گیرد و سعی می‌کند آن تصمیمات تحمیل

شوند و از جمله شوراها به آن تصمیمات عمل کنند و بالعکس، شورا تصمیم می‌گیرد و سعی می‌کند دولت موقت را مجبور کند که به آن تصمیم عمل کند. بخشی از این می‌تواند از درون یک‌سری مذاکراتی بین هیات‌های نمایندگان بگذرد ولی همه‌چیز اینجا به توازن قدرت ربط دارد.

**کمیته جوانان انقلابی سرخ مهاباد:** بیشتر جواب‌ها را رفقای منجیق دادند ولی در مورد زمان و نحوه‌ی شکل‌گیری شوراها که سوال پرسیدند ما باید اینجا متوجه فرآیند انقلاب باشیم. ما فعلاً در شرایط انقلابی هستیم، این شرایط انقلابی ممکن است وارد شرایط دیگری بشود که شرایط توازن قوا یا قدرت دوگانه نامیده شده است. در آن شرایط بخشی از شوراها شکل می‌گیرند و آن شوراها اعمال قدرت می‌کنند، به همان اندازه که دولت اعمال قدرت می‌کند یا سعی می‌کند اعمال قدرت کند شوراها هم متقابلن اعمال قدرت می‌کنند و سعی می‌کنند که اداره‌ی امور محله یا کارخانه را به دست بگیرند. وقتی ما در مورد حکومت شورایی صحبت می‌کنیم در مورد حکومت شورایی به رهبری طبقه‌ی کارگر صحبت می‌کنیم، یعنی صنایع تولیدی به دست شوراها کارگری افتاده‌اند. اگر حکومت موجود به دست طبقه‌ی کارگر یا حزب پیش‌تاز طبقه‌ی کارگر سرنگون بشود تا زمانی که ساختمان سوسیالیسم ساخته و مستحکم می‌شود شوراها موجود اعمال قدرت می‌کنند و بعد از این که ساختمان سوسیالیسم استحکام و امنیت پیدا کرد، آن زمان شوراها در محلات، کارخانجات و صنایع تولیدی مجددن از طریق مردم همان‌جا یا کارگران انتخاب خواهند شد. در مورد نحوه‌ی مدیریت یا اداره‌ی سراسری هم مجلسی وجود ندارد. ما در واقع مبارزه می‌کنیم که مجلسی وجود نداشته باشد، سیستم بوروکراسی یا کاغذبازی کلن از بین برود، شوراها هر جایی می‌توانند کنگره برگزار کنند و مجمع عمومی داشته باشند. می‌توانند در خیابان جمع شوند، در مساجد جمع شوند، بنا به تجارب کردستان این چیزها بوده، نیازی به مجلس و پارلمان و این چیزها نیست. ما آینده‌ی ایران را این‌طور می‌بینیم: اتحاد جماهیر شورایی سوسیالیستی! یعنی جمهوری سوسیالیستی کردستان، جمهوری سوسیالیستی بلوچستان و... این البته ایده‌ی ما است و ممکن است بقیه نظر متفاوتی داشته باشند. یعنی کنگره‌ی سراسری شوراها کردستان جمهوری سوسیالیستی شورایی کردستان را تشکیل می‌دهند، کنگره‌ی سراسری شوراها بلوچستان جمهوری سوسیالیستی شورایی بلوچستان را تشکیل می‌دهند و مجموع کنگره‌ی سراسری این جماهیر شورایی دولت مرکزی را تشکیل می‌دهند، که وظیفه‌ی این دولت مرکزی ارتباط مداوم و رسیدگی به کارهای دیگر است، مانند مذاکره‌ی مداوم با شوراها و اتحادیه‌های کارگری سر دستمزد و این قبیل مسائل. البته این که وظیفه‌ی یک دولت سوسیالیستی چیست بحث خیلی مفصلی است. این را هم بگویم در مورد مسئله‌ی زنان و بقیه‌ی مسائل، برای شکل‌گیری بخشی از شوراها و برخی از امور ما باید از

الان محرک باشیم. آن زمان شوراها ممکن است مرتجع، ضدزن، ضدکارگر یا مذهبی باشند و برای کنترل آنها نیاز به اتحادیه‌های کارگری و فراکسیون زنان داریم. مثلن در مورد تشکل انقلابی زنان که در آینده تبدیل به فراکسیون یا اتحادیه یا شورای زنان بشود باید از الان اقدام کنیم و برای این امر محرک باشیم.

**مبارزان خیابان:** سوالاتی که برای ما پیش آمده این است که با توجه به این که شورا شامل گروه‌های مختلفی می‌شود و با توجه به بستر مذهبی-ایدئولوژیک جامعه‌ی ایران، شورا چطور می‌تواند از رشد نیروهای ارتجاعی جلوگیری کند؟ و جدا از این که قرار شد بحث خرده‌بورژوازی بعدن باز شود اما طبق خصلتی که خرده‌بورژوازی داراست و آن میلی که غالبن از لحاظ اقتصادی به رشد سرمایه‌داری دارد، مواجهه‌ی شورا با این طبقه چیست؟ یا مثلن ما فکر کنیم که حزبی وجود ندارد، مثل سال ۵۹ در کردستان که هم احزاب بودند و هم شوراهای کمونیستی اما مفتی‌ها آمدند و قدرت را گرفتند، با این فرض که حزب هم وجود نداشته باشد، مواجهه‌ی شورا با این گروه‌ها باید چه باشد؟

**کمیتة جواد نظری فتح‌آبادی:** ما فکر می‌کنیم قضیه این نیست که اصلن پای حزب و سازمان در میان نباشد، یعنی در صورت فقدان حزب و سازمان نکته‌ای که رفقا در قالب پرسش مطرح می‌کنند حتمن پیش می‌آید، به‌خاطر این که دقیقن شوراها یک‌دست نیستند، نیروهای حاضر در هر حوزه ذی‌نفعان هستند ولی این ذی‌نفعان به یک وضعیت تاریخی-اجتماعی منگنه شده‌اند که از مذهب بگیر تا هزار نیروی دیگر در آن در حال نقش‌آفرینی است و ممکن است در شوراها هم رای‌گیری‌هایی اتفاق بیفتد که ممکن است در جریان این رای‌گیری‌ها اتفاقات جالبی هم نیفتد؛ اینجا و در این وضعیت وجود سازمان‌ها و احزاب انقلابی که در ارتباط با این که شورا باید چه باشد پروپاگاندا و آژیتاسیون می‌کنند نقش خیلی اساسی دارد. بنابراین تبلیغ و ترویج پیرامون این که اداره‌ی شورایی اساسن چطور چیزیست توقف‌ناپذیر است و وظیفه‌ای است که حتمن سازمان‌ها و احزاب کمونیستی مدافع اداره‌ی شورایی باید بر عهده بگیرند و اگر بر عهده نگیرند شوراها در یک وضعیت کم‌دی-تراژیکی که ممکن است به وجود بیاید، حتا می‌توانند رای به انحلال خودشان بدهند و یا مناسباتی نابرابر در شوراها برقرار شود. در نتیجه من فکر می‌کنم حضور سازمان‌های انقلابی در کنار شوراها یک جزء اساسی است و اگر این اتفاق نیفتد شوراها حتمن در به سرانجام رساندن وظیفه‌ای که ما دوست داریم بر عهده‌ی شوراها بگذاریم، ناکام می‌مانند یا دست‌کم مشکلات عدیده‌ای به وجود می‌آید. این که در صحبت‌ها تاکید بیشتر روی شوراها شد شاید بخشی به تاریخی برگردد که نسبت حزب و شورا در جنبش‌های چپ در قرن بیستم از سر گذرانده‌اند. مثلن تجربه‌ی شوروی این بود که حزب به شوراها پشت کرد.

تجربه‌ی اسپانیا این بود که احزاب شوراهای را جدی نگرفتند و به‌ویژه در بحث جنگ داخلی و این‌که معنای ارتش خلقی در مواجهه با ارتش منظم حرفه‌ای چیست و این محملی شد برای این‌که قدرت از شوراهای گرفته شود. حتی در اسپانیای انقلابی، با آن همه دبدبه و کبکبه، گروه‌های آنارشیستی هم رای به این دادند که زن‌ها در کمیته‌ها و در جبهه‌ی نبرد علیه فاشیسم، به عوض به دست گرفتن اسلحه، صرفن در حوزه‌ی پشت جبهه حق خدمت داشته باشند. یعنی این تصمیمی بود که حتی بعضی در گروه‌های آنارشیستی گرفته شد. این عقبه یک مقدار بیشتر پشت آدم را می‌لرزاند که مبادا این احزاب و سازمان‌ها باشند که شوراهای را جدی نگیرند و ممکن است به شوراهای پشت کنند. احتمالاً به همین خاطر است که تاکید در کلام روی این‌که شوراهای را باید جدی گرفت زیاد است اما با در نظر گرفتن این طرح پرسشی که رفقا انجام می‌دهند، این طرف قضیه هم قابل توجه است و باید به آن فکر کرد که ممکن است در یک شرایط ناپختگی، نیروهایی که در شوراهای حضور دارند واقف به وظایف شورا نباشند و اقداماتی را انجام بدهند که به جایگاه و پایگاه شوراهای آسیب بزند. در نتیجه به نظر ما این دو بال را باید همگام با هم دید و در شرایطی مثل ایران که در فضای بعد از انقلاب کمبود تجربه‌ی هر دو را با هم داریم، یعنی هم کمبود تجربه‌ی اداره‌ی شورایی و هم کمبود تجربه‌ی تحزب انقلابی را با هم داریم، وجود هر دو نیاز است و تکمیل‌کننده‌ی همدیگر هستند. ما خیلی تاکید داریم که این تاریخی که نسبت حزب و شورا در جنبش‌های چپ از سر گذرانده را واقعاً باید جدی بگیرند و روی آن یک مطالعه‌ی جدی داشته باشیم. به‌خاطر این‌که ما جدا از این وضعیت جهانی نیستیم و تجربه‌هایی هم که جنبش‌های چپ در قرن بیستم داشته‌اند بسیار تجربه‌های گران‌سنگی هستند.

**گروه ژیان:** ما می‌خواستیم یک توضیح کوتاهی در مورد نکته‌ی رفقای «مبارزان خیابان» در مورد احتمال ارتجاعی بودن شوراهای بدهیم. همان‌طور که رفقای «کمیته جواد نظری فتح‌آبادی» گفتند مسئله‌ی واقعی‌ای که وجود دارد این است هدف و چستی شوراهای باید مشخص باشد. در واقع اگر بخواهیم مثلن در مورد کارخانه صحبت کنیم هدف شوراهای کنترل روابط کار است. با چنین تعریفی چگونه می‌تواند شورا به یک امر ارتجاعی تبدیل شود؟ و یا در هر حوزه‌ی دیگری، مثلن به دست گرفتن کنترل کار بازتولیدی از طرف زنان؟ همان‌طور که دوستان بارها اشاره کردند در واقع ذی‌نفعان هستند که اختیار را به دست می‌گیرند و منطقن در درجه‌ی اول به نفع خودشان عمل می‌کنند. منتها آن‌وقت سوالی که پیش می‌آید مربوط به زمانی است که مثلن یک شورای کارگری تصمیمی بگیرد که در عمل علیه منافع جنسیت فرودست باشد. به نظر پیچیدگی اینجا پیش می‌آید. ولی باز هم رفقای منجیق به این موضوع اشاره کردند که شوراهای هم می‌توانند محدود‌محور باشند و هم موضوع‌محور و اگر هر دوی این‌ها کنار هم در نظر گرفته



شود، مثلن اگر شورای زنان را در یک منطقه در نظر بگیریم، آن وقت دست کم روی کاغذ و در حوزه‌ی نظری و انتزاعی نمی‌تواند به آن مسیر ارتجاعی منجر شود ولی به هر حال زمان واقعه پیچیدگی‌های خودش را دارد.

**منجنيق:** رفقا خیلی مسئله‌ی مهم و اساسی‌ای را در میان گذاشتند که اتفاق در تجربه‌ی خود ما هم از روز اولی که در مورد آلترناتیو شورایی بحث کردیم این بحث مکررن خودش را تحمیل کرده و سعی کردیم راجع به آن فکر کنیم. البته باز هم در مورد این نکات نمی‌شود از پیش راه‌حل قطعی و نهایی تعیین کرد، بلکه می‌شود راجع به آن فکر کرد و سعی کرد این راه‌حل‌ها را مرحله به مرحله ساخت. ولی یک نکته‌ی اساسی دیگر، که باز رفقای دیگر هم به آن اشاره کردند، مسئله‌ی نقش سازمان سیاسی در این مورد است، همین نقش میانجی که من در صحبت‌های قبلی‌ام به آن اشاره کردم. اتفاق در بخشی از چپ انقلابی که به آلترناتیو شورایی معتقد است یک گرایش دیگری هم وجود دارد، که من دفعه‌ی قبل به آن اشاره نکردم، و آن هم گرایشی است که به واسطه‌ی این که فکر می‌کند آلترناتیو ما آلترناتیو شورایی است، اصولن نقش سازمان را کان لم یکن تلقی می‌کند. یعنی می‌گوید اگر ما آلترناتیو مطلقمان آلترناتیو شورایی است از همین الان همه باید شورا باشند و سازمان اصلن نباید نقشی داشته باشد. از قضا مسئله‌ی نقش میانجی سازمان، اگر بخواهیم ساده‌سازی کنیم و در یک کلام تعریفش کنیم، همین است که در هر مرحله از مبارزه، هر امکانی، هر عملی، هر کنشی، هر تصمیمی را با محک مجموعه‌ای از اصول و ایده‌های بنیادین، در پرتو آن چشم‌انداز رهایی‌بخش بسنجد و آنها را معنی کند. نقش میانجی سازمان یعنی همین. نقش میانجی سازمان این نیست که یک آینده‌ی رویایی دوردستی را در یک جامعه ترسیم بکند، در جامعه‌ای که همه چیز به خوبی و خوشی در جریان است و هیچ بی‌عدالتی‌ای در آن موجود نیست و یک برابری مطلق حاکم است. ترسیم این تابلو وظیفه‌ی مادی سازمان نیست. وظیفه‌ی مادی سازمان این است که در هر مرحله‌ای، هر تصمیمی را بسنجد و آن را بر مبنای اصول و موازین و پرنسپ‌ها به محک آزمون چشم‌اندازهای رهایی‌بخش بگذارد. به واسطه‌ی این است که نقش میانجی‌گر سازمان در ارتباط با شوراها نقش اساسی‌ای خواهد بود و نقشی انکارناپذیر و اجتناب‌ناپذیر.

در عین حال اینجا یک وسوسه‌ای هم ممکن است به میان بیاید، این که با استناد به یک سری از تجربیاتی که به صورت کلاسیک در مبارزات کمونیستی داریم، سازمان و مبارز کمونیست تبدیل شود به نوعی از آموزگار برای سوژه‌های تحت ستم، یعنی همان سوژه‌های تحت ستمی که حالا قدرت را به دست خودشان گرفته‌اند و نیروی سازمانی کمونیست می‌خواهد در جایگاه یک آموزگار و درس‌دهنده ظاهر شود و از اعمال آنها مراقبت کند. به خاطر همین است که از همین امروز تدقیق این رابطه اهمیت دارد چون مسئله این است که چطور سازمان بتواند یک رابطه‌ی پویا

و مستمري را با شورا ايجاد کند که این مسائل با درگیر شدن خود نیروهای شوراها، و نه با پیروی از آموزه‌های عمودی سازمان، بتوانند حل شوند. البته ما باید در برخورد با تضادهای مختلفی که رو به گذر از آنها داریم، بتوانیم یک تقسیم‌بندی‌ای کنیم. یک بخش از تضادها، تضادهای آنتاگونیستی و آشتی‌ناپذیر هستند و بخش دیگری از تضادها، تضادهای درون‌خلفی‌ای هستند که باید به صورت خلاقانه حل شوند. مسئله این است که همه‌ی این نیروها، از جمله خود نیروهای سازمانی، اگر ما قضیه را ماتریالیستی بررسی کنیم، محصولات یک جامعه‌ی نابرابر، طبقاتی و مبتنی بر تبعیض هستند؛ انواع و اقسام تبعیض‌ها، تبعیض مردسالارانه، تبعیض ملی و غیر ذالک. مسئله این است که بخشی از تضادهای ما، تضادهای آشتی‌ناپذیر با دشمنی طبقاتی است، در واقع با نیروهای فاشیستی که حل آنها صرفن از منظر نبردی می‌گذرد که در نتیجه‌ی آن به هر حال باید یکی از دو نیرو جا را برای نیروی دیگری باز کند، یعنی باید از بین برود. اما بخشی از تضادها، تضادهای درون‌خلفی‌ای هستند که از جمله در درون شوراها بازتاب پیدا می‌کنند، مشابه همین نمونه‌هایی که رفقا برشمردند، مسئله این است که چطور سازمان به شکل پویا بتواند رابطه‌ی مستمري را با شورا حفظ بکند که این تضادها از درون بحث‌ها و بررسی‌های درون خود شورا حل شود و نه لزومن به صورت ضربتی و با سرکوب. هرچند که بعضی جاها این رویکرد لازم است ولی رویکرد ضربتی و سرکوب‌گرانه نباید تبدیل به تُرم و هنجار شود. کما این که اگر بخواهیم از تجارب تاریخی درس بگیریم یکی از دلایل شکست انواع دولت‌های سوسیالیستی مدل قرن بیست این بود که دولت اصولن نمی‌تواند تضادها را جز از روی الگوی حل تضاد آشتی‌ناپذیر با دشمن حل کند. به ویژه این که یک دولت برآمده از انقلاب باشد. یعنی تمام تضادها را می‌خواهد به صورت قهرآمیز حل کند و به واسطه‌ی همین هم از یک جایی به بعد اتفاقن جاهایی که تضادها باید درون شوراها حل شوند، خود موجودیتشان از بین می‌رود و در واقع دولت به جای این که تضادهای درونشان را حل کند به اسم ضدانقلاب با سرکوب از بین‌شان می‌برد. مسئله این است که اگر ما با این رویکرد بخواهیم برخورد کنیم کلن باید تمام این نهادها را از بین ببریم، به خاطر این که به هر حال نیروهای موجود در آنها محصولات جامعه‌ی پیشین، که جامعه‌ی نابرابر و تبعیض‌گرانه‌ای بوده، هستند.

**گروه زیان:** ما فقط کوتاه می‌خواهیم بگویم این مبارزان چپ انقلابی که در قالب حزب پیشرو فعالیت می‌کنند هم فرزندان مناسبات اجتماعی پیشین هستند. یعنی به نظر می‌آید که ما فرضی داریم مبنی بر این که این طرف ایدئولوژی ضامن مترقی بودن است و آن طرف شوراها انگار امکان بیشتری دارند که به دام ارتجاع بیفتند، ما قوی‌ان با یک‌چنین پیش‌فرضی مخالفیم و مرزبندی داریم.

**مبارزان خیابان:** البته درست نیست که بگویم در جواب رفقای «گروه ژیان»، اما خطاب به این رفقا در رابطه با صحبت قبلی رفقا در مورد این که شورا به خاطر اسلوبی که دارد چطور می‌تواند ارتجاعی بشود، چیزی که ما مطرح کردیم لزومن در مورد یک شورای کارگری عظیم نبود، چیزی که بیشتر برای ما سوال برانگیز شد این بود که مثلن در شورای محلات از لحاظ طبقاتی ما یک‌دستی نداریم یا حتا در شورای زنان به لحاظ طبقاتی این‌ها یک‌دست نیستند و با توجه به همین خاستگاه طبقاتی، اگر که نخواهیم این‌طور در نظر بگیریم که در فردای انقلاب فقط طبقه‌ی کارگر وجود دارد، بالاخره خرده‌بورژوازی هم این وسط حضور دارد و در حقیقت این بود که برای ما سوال ایجاد کرد، که در شوراهای کوچک‌تر یا شورایی که اعضای آن در یک موضوع اشتراک دارند اما در موضوع دیگری شاید نفع مشترکی نداشته باشند آنجا تصمیمات ارتجاعی می‌تواند وجود داشته باشد و موضوع بحث ما این بود.

**منجنيق:** رفقای ژیان درست می‌گویند و من تا حد زیادی با این رفقا موافق هستم، همان‌طور که در صحبت‌م اشاره کردم و گفتم که همه، از جمله نیروهای سازمانی، محصول آن جامعه‌ی نابرابر هستند و از جامعه‌ای می‌آیند که یک تربیت تبعیض‌گرانه‌ای دارد. ولی در عین حال مسئله این است که اگر سازمان نه به عنوان سازمانی که تمام اعضایش از ابتدا انسان طراز نوین هستند، ولی اگر نتواند تا حدی امکان گذر از تربیت آن جامعه و ایدئولوژی غالب در آن جامعه را برای اعضایش فراهم کند اصلن ایده‌ی سازمان شکست‌خورده است. مسئله این است که سازمان باید امکان این گذر را فراهم بکند و از منظر نقش میانجی‌گرانه، تاکید دارم نقش میانجی‌گرانه و نه نقش آموزگار، وارد شود. مسئله‌ی برابری را در این وجه باید فهمید که وقتی ما در نقش میانجی وارد می‌شویم شکلی از برابری در فهم مسائل و درک و تحلیل مسائل را به رسمیت می‌شناسیم، از جمله مسائلی که به مسئله‌ی ستم برمی‌گردد. در غیر این صورت اگر ما نخواهیم چنین نقشی را قائل شویم و فکر کنیم که بدون طی یک فرایند، یک فرایند جمعی تشکل‌یافته و سازمان‌یافته حرکت گذار تدریجی از محصولات آن جامعه‌ی نابرابر و مبتنی بر استثمار ممکن است و به‌واسطه‌ی همین اعضای سازمان هیچ امکان خاصی نسبت به سایرین نداشته‌اند برای این که از این تربیت گذر کنند، ترس و هراسم این است که به یک درک رمانتیک از برابری برسیم که درک ماتریالیستی از برابری نیست، یعنی برابری را نه در پرتو آن نقش میانجی‌گرانه بلکه آن را یک برابری ریاضیاتی صرف در نظر می‌گیرد و از شرایط خاصی که امکان‌های گذر از آن تربیت را به‌صورت عملی ارائه می‌کنند صرف‌نظر می‌کند. به نظر ما اگر سازمان نتواند این امکان را برای اعضایش فراهم بکند و نتواند این نقش را ایفا کند اصولن نقش سازمان، لااقل در وجه ایدئولوژیک‌اش، بلاموضوع می‌شود. یعنی به بخش تکنیکی و فنی باقی خواهد ماند ولی باید بگوییم سازمان در وجه ایدئولوژیک‌اش هیچ نقشی نخواهد داشت.

این را با تاکید بر این می‌گویم که اعضای سازمان همه خود محصولات آن جامعه هستند و بنا به یک درک ارتدوکس و کلاسیک مجموعه‌ای از انسان‌های طراز نوین نیستند.

رفقا! سقف تعیین‌شده‌ی جلسه در حال اتمام است و اگر رفقا چیزی نخواهند به بحث اضافه کنند می‌توانیم نشست سوم را در همین جا پایان بدهیم.

تاریخ برگزاری نشست: خرداد ۱۴۰۲

تاریخ انتشار: شهریور ۱۴۰۲ | [نسخه‌ی ورد](#)

منڙپوڻ  
Manjanigh

